

کارل مارکس

پرولتاریای جهان متحد شوید

صفحه	(ادامه)	فهرست
۱	۱۸۴۸ نتایج سیزدهم ژوئن	۹
	(از سیزدهم ژوئن ۱۸۴۹ تا دهم مارس ۱۸۵۰)	
۲۵	۱۸۵۰ الغاء حق رأی عمومی	۵
۲۵	زیرنویس ها	

نتایج سیزدهم ژوئن ۱۸۴۸

از سیزدهم ژوئن ۱۸۴۹ تا دهم مارس ۱۸۵۰

در بیستم دسامبر جمهوری مشروطه دو رو، تنها یک چهره اش را نشان داد، چهراً مجریه با نیمرخ سطحی و مبهم لوانی بنایپارت، و در بیست و هشتم مه چهره دیگرش را چهراً مقننه پوشیده از علائم زخمی که بی بند و باری های بی حساب تجدید سلطنت ژوئیه از خود بجای گذارده بود. جمهوری مشروطه با مجلس ملی مقننه کامل شد، یعنی شکل دولتی جمهوری ای که در آن سلطط طبقه بورژوا تشییت گشته بود، یعنی تسلط جمعی دو فراکسیون بزرگ سلطنت طلب که بورژوازی فرانسه را تشکیل میدادند، اول رشانیست ها و لگتیمیست های مؤتلف، یعنی حزب نظم درحالیکه جمهوری فرانسه بدینترتیب بمثابه ملکی به چنگ ائتلاف احزاب سلطنت طلب میافتاد، همزمان با آن نیروهای ضد انقلابی اروپا، جهادی علیه آخرین پناهگاههای انقلاب مارس برآ انداختند. روسیه به مجارستان تجاوز کرد، پروس علیه ارتش مشروطه آلمان برآ افتاد و او دینو Odinot رم را به توب بست. بحران اروپا ظاهراً به نقطه عطف تعیین کننده ای نزدیک میشد، چشم اروپا به پاریس متوجه بود و چشم پاریس به مجلس مقننه.

در یازدهم ژوئن لدرو رولین بر تربیبون مجلس مقننه رفت. او سخنرانی نکرد، بلکه بازخواستی عربیان، بی تکلف، واقعی، متمرکز و قاطع علیه کایینه فرموله کرد: «حمله به رم، حمله علیه مشروطیت است و حمله به جمهوری رم، حمله علیه جمهوری فرانسه». ماده ۵ مشروطیت چنین میگوید: «جمهوری فرانسه نیروی نظامی خود را هیچگاه علیه آزادی هیچ خلقی بکار نمی گیرد.» و رئیس جمهور، ارتش فرانسه را علیه آزادی رم بکار میگیرد. ماده ۵۴ مشروطیت، برای قوه مجریه اعلان هر نوع جنگی را بدون تائید مجلس ملی منع میکند. مصوبه مجلس مؤسسان تاریخ ۸ مه به کایینه دستور میدهد که هدف اولیه لشکرکشی رم سریعاً رعایت گردد. این مصوبه جنگ علیه رم را صریحاً قدغن میسازد و او دینو رم را بمباران میکند. و بدین ترتیب لدرو رولین خود مشروطیت را

بمثابة شاهد مدعى عليه بناپارت و وزرايش میخواند. لdro رولين در مقابل اکثريت سلطنت طلب مجلس ملي از فراز تريبون مجلس اظهارات تهديدآميزي نمود: «جمهوريخواهان احترام به مشروطه را به هر نحو حفظ خواهند کرد، اگر هم شده بزور اسلحه». «بزور اسلحه» پژواکي که از جانب موتناني ها صد بار تكرار شد: «بزور اسلحه». پاسخ اکثريت اغتشاش وحشتنيک بود، رئيس مجلس ملي به لدور رولين اخطار رعایت نظم را داد. لdro رولين توضیحات تهديدآمييز را تكرار کرد و پيشنهاد شکایت از بناپارت و وزرايش را به روی ميز رئيس نهاد. مجلس ملي با ۳۶۱ رأي در برابر ۲۰۳ رأي تصويب نمود که از بمباران رم گذشته و به دستور عادي جلسه پيردازد.

آيا لdro رولين عقيده داشت که بتواند مجلس ملي را توسيط مشروطيت و رئيس جمهور را توسيط مجلس ملي شکست دهد؟

مشروطيت در هر حال هر نوع حمله عليه آزادی خلقهای بیگانه را قدغن کرده بود، ولی بر اساس ادعای کابينه آنچه که ارتش فرانسه در رم مورد حمله قرار داد، نه «آزادی» بلکه سلطه «آنارشي» بود. آيا موتناني ها برخلاف تجاربشان در مجلس مؤسسان هنوز درک نکرده بودند که تفسير از مشروطيت نه مربوط به کسانی است که مشروطيت را بوجود آورده، بلکه مربوط به کسانی است که مشروطيت را پذيرفته اند؟ که نص صريح مشروطيت باید به مفهوم زنده آن تفسير شود و اينکه مفهوم بورژوايی، تنها مفهوم مشروطيت است؟ که بناپارت و اکثريت سلطنت طلب مجلس ملي مفسران حقيقي مشروطه بودند، چنانکه کشيشان مفسران واقعی انجيل و قضات مفسران واقعی قوانين اند؟ آيا باید مجلس ملي که تازه از شکم انتخابات عمومي متولد شده، خود را مقيد وصيتname مجلس مؤسسان مرحومي که اراده اش توسيط يك اديلون بارو درهم شکسته شده بود، بداند؟ آيا لdro رولين که به مصوبه هشتم مه مجلس مؤسسان استناد ميکرد فراموش کرده بود که همين مجلس مؤسسان در تاريخ ۱۱ مه پيشنهاد اولش را دائر به شکایت از بناپارت و وزرايش رد کرده بود؟ که همين مجلس مؤسسان رئيس جمهور و وزرايش را تبرئه و بدین ترتیب حمله به رم را بمثابة امری «مشروطه اي» تائید کرده بود، فراموش کرده بود که همين مجلس مؤسسان فراخوانی ميداد عليه حکمی که دیگر صادر شده بود، که او بالاخره از دست مجلس مؤسسان جمهوريخواه به مقننه سلطنت طلب شکایت کرده بود؟ مشروطيت، خود شورش را بكمک می طلبید، بدین صورت که طی ماده ویژه اي هر يك از اهالي را به حفظ مشروطه فرا میخواند. لdro رولين باین ماده استناد ميکرد. ولی آيا در عين حال قوای عمومی برای حفظ مشروطيت سازمان مشروطه عليه دیگری شورش ميکند؟ و رئيس جمهوری، وزرای جمهوری و مجلس ملي جمهوری با يكديگر بهترین تفاهم را داشتند.

آنچه که موتناني در ۱۱ ژوئن بدان کوشيد، (شورشی در محدوده خرد محض) بود، يعني شورش پارلماني محض. اکثريت مجلس ميبايسن بوسيله امكان قيام مسلح توده های خلق مرعوب شود و خود با عزل بناپارت و وزرا، قدرتش و اهميت انتخابات مجلس را درهم شکند. آيا مجلس مؤسسان هنگامی که مصرانه عزل کابينه بارو — فالو را درخواست ميکرد، سعی نکرده بود که بناپارت را بي اعتبار کند؟

نه سرمشق های زمان کنونت برای شورش پارلمانی که رابطه اکثریت و اقلیت را ناگهان از اساس تغییر داده بودند، کم بود — و آیا مونتنانی های جوان نمیباید بهمان چیزی دست یابند که مونتنانی های قدیمی دست یافته بودند؟ — و نه مناسبات کنونی برای چنین فعالیتی نامناسب بنظر میرسید. هیجانات عمومی در پاریس به اوج و خامت رسیده بود، ارتش بر حسب انتخاباتی که انجام داده بود، متمایل به دولت بنظر نمیرسید و اکثریت مقننه هم هنوز جوان بود تا خود را منسجم سازد و علاوه بر آن از آقایان پیری تشکیل شده بود. و هنگامی که مونتنانی ها به شورشی پارلمانی موفق شدند، بلافضله سُکان دولت به چنگشان افتاد. خرده بورژوازی دموکرات بنویه خود مانند همیشه چیزی مشتاقانه تر از این آرزو نمیکرد که بر فراز سرش در میان ابرها، ارواح به آسمان رفته را در حال جنگ ببیند. بالاخره هر دو، خرده بورژوازی دموکرات و نمایندگانش، مونتنانی ها توسط یک شورش پارلمانی به هدف عالی شان رسیدند، اینکه قدرت بورژوازی را درهم شکنند بدون آنکه زنجیر از پای پرولتاریا بردارند و یا کاری جز تعویق این رهائی به آینده انجام دهند، پرولتاریا مورد استفاده قرار میگرفت، بدون آنکه خطرناک شود.

پس از رأی ۱۱ ژوئن در مجلس ملی ملاقاتی میان بعضی از اعضاء مونتنانی و نمایندگان مجتمع مخفی کارگران بعمل آمد. مجتمع مخفی کارگران اصرار داشتند که در همان شب حمله را شروع کنند. مونتنانی ها این برنامه را با قاطعیت رد کردند. آنها نمیخواستند بهیج قیمتی رهبری را ازدست بدهنند. متحدینش هم نظیر مخالفینش برای مشکوک بودند. و بحق. خاطرات ژوئن ۱۸۴۸ بیش از هر زمان دیگر صفوں پرولتاریای پاریس را به تلاطم درمیآورد، در عین حال پرولتاریا پای بند اتحاد با مونتنانی بود. مونتنانی بخش بزرگی از ایالات را نمایندگی میکرد، نفوذش را در ارتش گسترش میداد، بخش دموکرات گاردملى را در دست داشت و نیروی معنوی دکانداران را در پشت سر خود. علیرغم خواستشان در چنین لحظه ای شورش را آغاز کردن، برای پرولتاریا — که علاوه بر این عده شان بعلت تلفات تقليل یافته و یا در اثر بیکاری بیش از اندازه از پاریس رانده شده بود — به تکار بیهوده روزهای ژوئن ۱۸۴۸ میماند، بدون وجود شرائطی که مبارزه مذبوحانه را ملزم ساخته باشد. نمایندگان پرولتاریا تنها عمل عاقلانه را انجام دادند. آنها مونتنانی را موظف ساختند که خود را بی آبرو سازد، یعنی در صورتیکه طرح شکایت اش رد شود از مرزهای مبارزه پارلمانتاریستی بیرون آید. در طی تمام روز ۱۳ ژوئن، پرولتاریا همان موضع صبر و انتظارش را حفظ کرد و در انتظار گلاوبیزی سخت و بی برو برگرد میان گارد ملی دموکرات و ارتش بود، تا در مبارزه و انقلاب از هدف خرده بورژوازی انقلاب فراتر رود. برای پیروزی احتمالی، کمون پرولتاریائی که میباشد در جنب دولت رسمی برپا شود، تشکیل شده بود، کارگران پاریس در مکتب خونین ژوئن ۱۸۴۸ آموخته شده بودند.

در ۱۲ ژوئن لاکروسse Lacrosse وزیر، خود در مجلس مقننه پیشنهاد کرد که فوراً در مورد مسئله شکایت به شور پرداخته شود. دولت در طی شب تمام پیش بینی های لازم را جهت دفاع و حمله بعمل آورده بود، اکثریت مجلس ملی مصمم بود تا اقلیت یاغی را به خیابان بریزد، و اقلیت نیز دیگر نمیتوانست عقب نشینی کند. دیگر راه برگشتی وجود نداشت. با ۳۷۷ رأی در مقابل ۸ رأی طرح شکایت را رد کرد و انبوهی

که آراء ممتنع داده بودند، غرغرکنان به درون سالن تبلیغات «دموکراسی صلح آمیز» دفاتر روزنامه «دموکراسی پاسیفیک» ۵۸* ریخت.

دوری از ساختمان پارلمان قدرتش را درهم ریخت، همانطور که دوری از زمین، قدرت فرزند عظیم الجثة خدای زمین را درهم شکست ۵۹* سیمون ها در زیر سقف های مجلس مقننه، فقط بمانند فیلیستر در زیر سقف «دموکراسی صلح آمیز» بودند. مشاوره طویل، پرسروصدا و بی پایانی آغاز گشت. موتانی ها مصمم بودند که احترام به مشروطه را هر طور که شده «ولی نه بزور قدرت اسلحه» بقبولانند. و در این تصمیم توسط یک مانیفست ۶۰* و یک تقاضانامه «دوستداران قانون اساسی» حمایت شدند. «دوستداران قانون اساسی» نامی بود که بقایای دارودسته «ناسیونال» حزب جمهوریخواهان بورژوازی بر خود نهاده بودند، درحالیکه بقایای نمایندگان پارلمان، شش نفر در مخالفت و بقیه مجموعاً بنفع رد طرح شکایت رأی داده بودند، درحالیکه کاوینیاک شمشیر خود را در اختیار حزب نظم میگذارد، بخش عظیمی از دارودسته خارج از پارلمان این موقعیت را مغتنم شمرد، تا خویشتن را از موقعیت سیاسی مطرود (Pariastellung) + نجات دهنده و در ردیف احزاب دموکراتیک قرار گیرند، آیا آنان مدافع این احزاب بنظر نمیرسیدند، حزبی که خود را زیر سپر، زیر اصولش و زیر مشروطیت مخفی ساخته بود؟ تا سرzen آفتاب، حزب «موتانی» درد زایمان داشت. و صبح ۱۳ ژوئن «اعلامیه ای برای خلق» بدنیا آورد که در دو روزنامه سوسیالیستی ستون کم و بیش کم اهمیتی را پر کرد ۶۱*. این اعلامیه رئیس جمهور، وزراء و اکثریت مجلس مقننه را «خارج از مشروطه» اعلام داشت و از گاردملى، ارتش و بالاخره خلق خواست که «قیام کنند». «زنده باد مشروطیت»، شعاری بود که آنها میدادند، شعاری که معنی دیگری نداشت جز اینکه «مرگ بر انقلاب».

اعلامیه مشروطه ای حزب موتانی در ۱۳ ژوئن با باصطلاح تظاهرات مسالمت آمیز خرد بورژواها تطابق داشت، یعنی مارش خیابانی سی هزارنفری از قصر شاتودو، در امتداد بلوار، که اغلب افراد گاردملى، غیرمسلح با اعضاء نمایندگان مخفی کارگران بهم آویخته بودند و خودشان را با فریاد «زنده باد مشروطیت» بجلو میکشاندند، فریادی کاملاً ساختگی، بی احساس، که حتی از جانب دستیجات در حال حرکت با وجودانی ناراحت جواب داده میشد، و طنین اش از جانب خلق که در پیاده روها در حرکت بود، بجای آنکه رعدآسا پژواک گیرد، با طنز منعکس میشد. در میان این آوای چند صدائی، خواننده اصلی وجود نداشت. و هنگامی که صف مارش از جلوی عمارت محل جلسه «دوستداران قانون اساسی» میگذشت و بر سردارش شیر خود فروخته قانون اساسی ظاهر شد و کلاهش را تکان میداد و از ریه های عظیمش لغات «زنده باد مشروطیت» را به بزرگی دانه های تنگرگ بر سر زائرین میریخت، در این هنگام خود تظاهر کنندگان لحظه ای مسحور موقعیت مسخره آمیزشان گشتند. بر همگان آشکار است که چگونه صف تظاهر کنندگان هنگامی که به دهانه خیابان لایپ Lapaix رسید و در بلوار از جانب سواران و شکارچیان شانگارنیه کاملاً غیرپارلمانتاریستی مورد استقبال قرار گرفت، در یک چشم بهم زدن بهر طرف پراکنده شده و در همان حال فریاد آرام «تفنگها را بردارید» سر داد تا فراخوان پارلمانی ۱۱ ژوئن هم عملی گردد.

هنگامی که پراکنده ساختن قهرآمیز صفت تظاهرات مسالمت آمیز، شایعات مغوشش قتل اهالی غیرمسلح در بلوار و زدودخوردهای فزاینده خیابانی، نزدیک شدن یک شورش را خبر میداد، اکثریت مونتانی ها که در خیابان دو ازاز du Hasard جمع شده بودند، پراکنده شدند. لdro رولين در رأس دسته کوچکی از نمایندگان، افتخار اهالی را نجات بخشید. آنها در تحت حمایت توپهای پاریس که در قصرملی گرد آورده شده بودند، بعد از کنسرواتوار هنر، به موزه پیشه و هنر آمدند، به جائی که قرار بود لثیون پنج و ششم گاردمی خود را برساند. ولی مونتانی ها بیهوده در انتظار لثیون پنج و شش بودند، گاردهای ملی محتاط نمایندگان خود را تنها گذارند و خود توپخانه پاریس مانع شد که خلق باریکادهای خیابانی برپا سازد، درهم ریختگی آشفته ای اتخاذ هرگونه تصمیمی را غیرممکن میساخت. نیروهای مرزی با تفنگهای سرنیزه دار نزدیکتر میشدند، بخشی از نمایندگان دستگیر گشتند و بخش دیگر فرار کردند. و بدین ترتیب ۱۳ژوئن بسر آمد.

اگر ۲۳ژوئن ۱۸۴۸ روز شورش پرلتاریای انقلابی بود، ۱۳ژوئن ۱۸۴۹ روز شورش خرده بورژوازی دموکرات بود، هر کدام از این دو شورش بیان خالص کلاسیک طبقه ای بود که حامل شورش بودند.

فقط در لیون Lyon بود که به برخورد سرسختانه و خونینی انجامید. در اینجا که بورژوازی صنعتی و پرولتاریای صنعتی مستقیماً در مقابل یکدیگر ایستادند، جائی که برخلاف پاریس جنبش کارگری از طریق جنبش عمومی دربرگرفته نمیشد و تعیین نمیافتد، در اینجا ۱۳ژوئن با تأثیرات بعدی خصوصیت اولیه اش را ازدست داد. در حالیکه معمولاً ۱۳ژوئن در شهرستانها آتش افروزی میکرد، در اینجا جرقه ای هم نیفروخت.

در ۱۳ژوئن اولین مرحله زندگی جمهوری مشروطه بپایان میرسد، مرحله ای که در ۲۸ مه ۱۸۴۹ با گردهم آنی مجلس مقنه موجودیت عادی خود را بدست آورد. تمامی مدت این پیش درآمد مملو از مبارزه پرسروصدا میان حزب نظم و مونتانی، میان بورژوازی و خرده بورژوازی است، که به عبث علیه پایداری جمهوری بورژوازی دست و پا میزد، جمهوری که بخاطر آن همین خرده بورژوازی لایقطع در زمان دولت موقت و در کمیسیون اجرائی، دست به هر توطئه ای میزد و جمهوری که بخاطر آن طی روزهای ژوئن سرسختانه علیه پرولتاریا بمبارزه برخاست. سیزده ژوئن مقاومت اش را درهم میشکند و دیکتاتوری مقننه سلطنت طلبان متعدد را بسان واقعیت ناگزیری درمیآورد. از این بعد مجلس ملی تنها کمیته رفاه حزب نظم است.

پاریس رئیس جمهور، وزراء و اکثریت مجلس ملی را به جایگاه متهمین نشاند و آنها هم پاریس را در محاصره گرفتند. حزب مونتانی اکثریت مجلس مقنه را «خارج از مشروطیت» اعلام داشت و اکثریت هم حزب مونتانی را بعلت نقض مشروطیت، به دیوان عالی تحويل داد و آنچه را که در حزب مونتانی دارای نیروی زندگی بود خوار شمرد ۶۲*. و از حزب مونتانی بجز سر و پیکر بی قلبی چیزی باقی نماند. اقلیت تا سرحد شورش پارلمانی رفته بود و اکثریت استبداد پارلمانی اش را به قانون مبدل ساخت. اکثریت دستور العمل جدیدی صادر کرد که آزادی بیان در مجلس را نابود میساخت و به رئیس مجلس ملی اجازه میداد که نمایندگان را به جرم اخلال در نظم با سلب حق کلام،

جريدة نقدی، قطع موقت خرج سفره، اخراج موقت و زندان مجازات نماید. اکثریت برقرار سر حزب موتنانی بجای شمشیر، شلاق را بحرکت درآورده بود، بقیه نمایندگان حزب موتنانی موظف به حفظ افتخارشان و استعفای دسته جمعی از حزب بودند. با چنین عملی انحلال حزب نظم تسریع شد. این حزب میباید از لحظه ای که دیگر حتی مخالفت ظاهری هم آنها را بهم پیوند نمیداد، بهمان تعداد اولیه اش تجزیه میشد.

خرده بورژوازی دموکرات همزمان با ازدست دادن قدرت پارلمانتاریستی با انحلال لژیون هشتم، نهم و دوازدهم گارد ملی، قدرت مسلح خویش را نیز ازدست داد. بر عکس، دارودسته بزرگ مالی مه که در ۱۳ ژوئن چاپخانه Roux و Pould را مورد حمله قرار داده، روزنامه ها را معدوم و دفاتر روزنامه های جمهوریخواه را بهم ریخته و نویسندهای، حروفچین ها، چاپچی ها، توزیع کنندگان و پادوها را خودسرانه دستگیر ساخته بود، از صدر تربیون مجلس ملی مورد تأیید و پشتیبانی قرار گرفت. در سرتاسر فرانسه، انحلال گارد ملی که به جمهوریخواهی مشکوک بود، تکرار گشت.

قانون جدید مطبوعات، قانون جدید انجمن ها، قانون جدید حکومت نظامی استقرار یافت، زندانهای پاریس پر از زندانی بود، آوارگان سیاسی دربر گشتند، تمام روزنامه هایی که حرفی بیش از «ناسیونال» میزدند، توقيف شدند، لیون و پنج ایالت اطراف آن در چنگ خودسری های وحشیانه مستبدین افتاد، دادستانها در همه جا حاضر بودند و ارتش کارمندان که بارها تصفیه شده بود یکبار دیگر مورد تصفیه قرار گرفت، آری اینها بودند رفتار عادی اجتناب ناپذیر و تکراری ارتیاع پیروزمند که پس از کشته راهیانه ایالات و نه تنها علیه پرولتاریا، بلکه قبل از هر کس علیه طبقات متوسط متوجه بود.

قوانين سرکوب که استقرار حکومت نظامی را به تأیید دولت وابسته، وسعت مطبوعات را محدود و حقوق انجمن ها را نابود ساخت، تمامی فعالیت مقننه ماه ژوئن و ژوئیه را بخود اختصاص داد.

و این دوران نه با بهره برداری واقعی از پیروزی، بلکه با بهره برداری از آن در اصول، نه توسط مصوبات، نه بوسیله موضوع، بلکه بوسیله حرف، نه توسط حرف، بلکه توسط لحن و ژست هایی که به لفاظی روح میدهد، مشخص میشود. بیان وقیحانه و بی محابای اعتقادات سلطنت طلبی، اهانت اشرافی تحیرکننده علیه جمهوری، لو دادن وقیحانه و پر ادا و اطوار سلطنت طلبی و در یک کلام خدش منفعت جویانه به حیثیت جمهوری، باین دوران رنگ و جلوه مخصوص بخود را میدهد. زنده باد مشروطیت! چنین بود صلای جنگ مغلوبین سیزدهم ژوئن. بدین ترتیب پیروزمندان از سالوس زبان مشروطه، یعنی از زبان جمهوریخواهی آزاد شدند. ضد انقلاب، مجارستان، ایتالیا و آلمان را تحت فرمان گرفت و آنان تجدید حیات سلطنت را در پشت دروازه ها می انگاشتند. رقابتی حقیقی بین سردمداران فراکسیونهای حزب نظم درگرفت تا سلطنت طلبی شان را توسط روزنامه «مونیتور» مستند سازند و به گناهان احتمالاً لیبرالی خود که در زمان سلطنت مرتكب شده بودند، اعتراف و از آنها اظهار ندامت کرده و در پیشگاه خدا و انسانها استغفار نمایند. روزی نگذشت، بدون آنکه از تربیون مجلس ملی، از انقلاب فوریه بمثابة

فاجعه عمومی سخن نرود، بدون آنکه هر بچه سرهنگ شهرستانی و لکتیمیست بی سروپائی با سلام و صلوات اعلام نکند که هرگز جمهوری را برسمیت نشناخته بود، بدون آنکه یکی از فراریان و یا خائنین ترسوی سلطنت ژوئیه از قهرمانی هایی که اگر انساندوستی لوئی فیلیپ و یا سؤ تفاهمات دیگری در انجام آن مانع نگشته بودند، بعدها انجام میداد، تعریف نکند. آنچه در روزهای فوریه مایه تحسین است، نه مناعت طبع خلق پیروزمند، بلکه از خود گذشتگی و اعتدال سلطنت طلبان بود، که به خلق! اجازه پیروزی را داد. یکی از نمایندگان خلق پیشنهاد کرد که بخشی از پولهای تعیین شده برای پشتیبانی مجروحین فوریه را به گارد ایالتی که در آن روز به تنهاش در راه وطن خدمت کرده، اختصاص دهند. دیگری میخواست که از دوک اورلئان مجسمه ای سوار بر اسب در میدان تفریحات برپا شود. تی ییر Thier مشروطه را تکه کاغذی کثیف و آلوده نامید. اورلئانیستها یکی پس از دیگری بر تربیون ظاهر شدند تا نسبت به توطئه هایشان علیه سلطنت قانونی اظهار نداشتند و لگیتیمیست ها خود را مذمت میکردند که با تکیه بر سلطنت نامشروع، سقوط سلطنت را اصولاً تسریع کرده اند. تی ییر نیز اظهار پشیمانی میکرد که علیه موله Mole، موله نادم بود که علیه گیزو و بارو پشیمان بود که علیه هر سه توطئه کرده است. شعار «زنده باد جمهوری سوسیال – دموکراتیک»، ضد مشروطه اعلام شد و شعار «زنده باد جمهوری» بعنوان شعاری سوسیال – دموکراسی مورد تعقیب قرار گرفت در سالروز جنگ واترلو نماینده ای اظهار داشت: «من از حمله پروسی ها کمتر بیناکم تا از بازگشت فراریان انقلابی به فرانسه». باراگوئیه دلیه Baraguay d' Hilliers، درباره شکایتهای در مورد تروریسم که گویا در لیون و ایالت همسایه سازمان یافته بود، جواب داد که: «من ترور سفید را بر ترور سرخ ترجیح میدهم». و هر بار که ذمی علیه جمهوری، علیه انقلاب علیه مشروطه و مدحی در انتخابات تکمیلی پاریس در ۸ ژوئیه که تحت تأثیر حکومت نظامی و با مانع شدن بخش بزرگی از پرولتاریا از رفتن به پای صندوق انتخابات انجام شد و تسخیر رم توسط ارتش فرانسه و ورود کاردینال های سرخپوش ۶۵* و متعاقب آن انگیزاسیون و تروریسم کشیش ها در رم، پیروزیهای جدیدی بر پیروزی ژوئن افزودند و نشئه حزب نظم را به شعب نمایندگان را بعنوان همشهری مخاطب ساختن، سرکردگان حزب نظم را به شعب وامیداشت.

انتخابات تکمیلی پاریس در ۸ ژوئیه که تحت تأثیر حکومت نظامی و با مانع شدن تأسیس شده شرکت داشته باشند و هم بدلیل خستگی از دسته بازی بی بندوبار چند ماهه، فرمان دو ماه تعویق مجلس را دادند. یک کمیسیون ۲۵ نفری از نمایندگان، ممتازین لگیتیمیست ها و اورلئانیست ها و آدمهایی مثل موله و شانگارنیه را باطنزی آشکار، بعنوان نماینده مجلس و بعنوان حافظ جمهوری از خود باقی گذارند. این طنز پرمumentی تر از آن بود که آنها فکر میکردند. آنها که از جانب تاریخ محکوم بودند در سرنگونی سلطنتی که بدان عشق میورزیدند، بکوشند، حال از جانب تاریخ تعیین شده

بودند که جمهوری را که از آن نفرت داشتند حفظ نمایند.

با به تعویق افتادن مجلس مقنه دومین مرحله زندگی جمهوری مشروطه، دوران بازی گوشی سلطنت طلبان بپایان میرسد.

حکومت نظامی پاریس مجدداً رفع و فعالیت مطبوعات آغاز گشته بود، در زمان منوعیت روزنامه های سوسیال دموکراتی و در طی دوره قانونگذاری اختناق و همهمه سلطنت طلبان، روزنامه «سیکل Siecle»^{۶۶}* نماینده قدیمی ادبی خرد بورژوازی سلطنت مشروطه، جمهوری خواه شد، روزنامه «پرسه Presse»^{۶۷}* ارگان سابق ادبی رفورمیست های بورژوا، دموکرات شد و روزنامه «ناسیونال» ارگان قدیمی و کلاسیک بورژواهای جمهوریخواه، سوسیالیست شد.

هر چه که کلوبهای علنی امکان موجودیت خود را ازدست میدادند، بهمان اندازه جمعیت های مخفی گسترش یافته و بر شدت عمل خود میافزودند. انجمن های صنعتی کارگری بعنوان شرکتهای صرفاً تجاری تحمل میشدند که از نظر اقتصادی بی اهمیت بودند ولی از نظر سیاسی وسیله پیوند پرولتاریا گشتند. ۱۳ روزئن احزاب نیمه انقلابی مختلف را بی سر کرد و توده های باقیمانده خودشان سر شدند. محافظین نظم با پیشگوئی ترور جمهوری سرخ ایجاد رعب کرده بودند، زیاده رویهای سخیف و جنایات عظیم ضد انقلاب پیروز در مجارستان، بادین و رُم، رنگ سرخ «جمهوری» را سفید کرد. طبقات میانه ناراضی جامعه فرانسه به ترجیح دادن وعده های جمهوری سرخ با تروری که عواقب اش نامعلوم بود، بر ترور واقعی و بی سرانجام سلطنت آغاز کردند. هیچ سوسیالیستی در فرانسه بیش از انو Heynau تبلیغات انقلابی نکرد، هر کس به اندازه عمل اش (Achaque Japacite-selon ses oeuvres).

در این میان لوئی بنپارت از تعطیلات مجلس ملی سؤ استفاده کرد، تا مسافرتهاش شاهانه ای به شهرستانها بنماید. لگیتیمیست های دو آتشه نیز، به امز EMS نزد نوه لودویگ مقدس^{۶۸}* بزیارت رفتند و همچنین جمع کثیری از نمایندگان نظم طلب در شوراهای ایالتی که تازه تشکیل شده بودند، به توطئه نشستند. مهم این بود که آنچه را که اکثریت مجلس قدرت ادایش را نداشت، شوراهای ایالتی بر زبان آورند: پیشنهاد فوریت تجدید نظر مستقیم در قانون اساسی. بر اساس ضوابط مشروطه، قانون اساسی میتوانست ابتدا در ۱۸۵۲ مورد تجدید نظر قرار گیرد، آنهم توسط مجلس ملی معینی که بهمین منظور تشکیل میشد. ولی آیا مجلس ملی نمی باید هنگامیکه اکثریت شوراهای ایالتی این منظور را بیان میداشت، بکارت مشروطیت را قربانی خواست فرانسه نماید؟ مجلس ملی هم از مجتمع ایالتی همین امید را داشت، امیدی که راهبه ها در داستان اینریاد Henriade ولتر از سربازان داشتند. ولی نوکرهای مجلس ملی بجز چند استثناء با همین تعداد یوسف^{۶۹}* سروکار داشتند. اکثریت عظیم آنها نمیخواستند این اتهامات موثر را درک کنند. تجدید نظر در قانون اساسی با همان ابزاری که قانون اساسی را بوجود آورده بود، یعنی توسط رأی گیری شوراهای ایالتی شکست خورد. فرانسه به سخن آمد و آنهم فرانسه بورژوازی و آنهم علیه تجدید نظر!

در اوایل اکتبر مجلس ملی مقنه دوباره تشکیل شد، و چقدر تغییر کرده بود mutatus ab illo tantum) و ظاهرش هم تغییر کرده بود. رد تجدید نظر غیرمنتظره

قانون اساسی توسط شوراهای ایالتی، به مجلس ملی مرزهای مشروطه و مدت زندگی اش را یادآور شد. اولئنانیست ها نسبت به زیارت لگیتیمیست ها در امز سو ظن داشتند و لگیتیمیست ها به مذاکرات اولئنانیست ها در لندن ۷۰* سو ظن پیدا کردند. روزنامه های هر دو فراسیون آتش را تند و ادعاهای متقابل سخنگویان را سبک سنگین میکردند. اولئنانیست ها و لگیتیمیست ها متحداً علیه عملیات بنایپارهیست ها، عملیاتی که در مسافرت‌های شاهانه و در فعالیتهای کم و بیش آشکار استقلال طلبانه رئیس جمهور و در زیان پرمدعای روزنامه های بنایپارهیستی بچشم میخورد، غُرولند میکردند. لوئی بنایپاره از مجلس ملی که فقط توطئه های لگیتیمیستی و اولئنانیستی را صحیح می دانست و از دست کابینه که دائماً او را در مقابل مجلس قربانی میکرد، میغیرید. و کابینه هم به نوبه خود در مورد سیاست رُم و در مورد مالیات بر درآمد پیشنهاد شده از طرف پاسی Passy وزیر، که محافظه کاران آن را سوسيالیستی میدانستند، دچار اختلاف نظر بود.

یکی از اولین لوایحی که کابینه بارو به مجلس مقدمه که دوباره تشکیل شده بود ارائه داد، تقاضای اعتباری بمبلغ سیصد هزار فرانک جهت پرداخت حقوق بازنشستگی به دوش اولئنان بود. مجلس ملی آن را تصویب کرد و به لیست دیون ملت فرانسه مبلغ ۷ میلیون افروزد. درحالیکه لوئی فیلیپ نقش گذاهای خجالتی را با موفقیت ادامه میدارد، کابینه جرات داشت افزایش مستمری بنایپاره را پیشنهاد کند و نه مجلس ملی متمایل بود که این افزایش حقوق را بپردازد. و لوئی بنایپاره کماقی سابق گیر آن بود که: یا سزار، یا زندان ۷۱* (Aut Cesar aut Clancy).

دومین تقاضای کابینه بمبلغ ۹ میلیون فرانک جهت مخارج لشکرکشی به رُم، اختلافات بین بنایپاره از یک طرف و وزراء و مجلس ملی را از طرف دیگر افزایش داد. لوئی بنایپاره در روزنامه ««مونیتور»» نامه ای به افسر مخصوص خود نوشت که طی آن دولت پاپ را به ضوابط مشروطه متعدد میساخت. پاپ هم بنوبه خود سخنرانی با «انگیزه شخصی» ۷۲* ایراد کرد که طی آن هرگونه محدودیتی در راه سلطه مجدد را مردود دانست. نامه بنایپاره با بی ملاحظه گی عمومی اش، پرده را از کابینه بکناری زد تا خودش را بعنوان نابغه خیرخواهی که در خانه خود مقبول و صاحب اختیار نیست، مورد توجه انتظار لژنشینان قرار دهد. این اولین بار نبود که بنایپاره همچون «پروازهای مخفی روح آزادیخواهی» ۷۳* ادا و اطوار نشان میداد. تی پر، مخبر کمیسیون پروازهای بنایپاره را کاملاً نادیده گرفت و به ترجمه سخنرانی پاپ به فرانسه پرداخت. نه کابینه، بلکه ویکتور هوگو سعی کرد که رئیس جمهور را نجات دهد، توسط پیشنهاد دستور جلسه ای که طبق مفاد آن مجلس ملی میباید تأثیدش را در مورد نامه بنایپاره اعلام دارد. آخ بروید پی کارتان، بروید پی کارتان. (Allon donts Allon donts) اکثریت با این کلمات بی احترامانه و سرسی پیشنهاد هوگو را بخاک سپرد. سیاست رئیس جمهور را؟ نامه رئیس جمهور را؟ خود رئیس جمهور را؟ آخ بروید پی کارتان، بروید پی کارتان!، کدام بخت برگشته ای مسیو بنایپاره را جدی میگیرد؟ آقای هوگو شما معتقدید که ما حرف شما را که گویا به رئیس جمهور اعتقاد دارید، میپذیریم، آخ بروید پی کارتان، بروید پی کارتان!. Allon donts Allon donts

بالاخره جدائی میان بنایپارت و مجلس ملی با بحث درباره بازگرداندن اورلئان ها بوربون ها تسريع شد. این پیشنهاد را پسر عمومی رئیس جمهور و پسر شاه سابق وستفالن در غیاب کابینه داد و هدفی جز این نداشت که مدعیان لگیتیمیستی و بنایپارتیستی را در ردیف و یا پائین تر از مدعیان بنایپارتیستی که لااقل عملاء در رأس دولت بودند، قرار دهد.

ناپلئون بنایپارت باندازه کافی بی شرم بود، تا درخواست برگشت خانواده سلطنتی فراری و عفو شورشیان ژوئن را به بخش های پیشنهاد واحدی تبدیل نماید. خشم اکثریت مجلس او را وادار کرد که این التقاط کفرآمیز، مقدس و مطروح، التقاط نژاد پادشاهی و رگ و ریشه های پرولتری، التقاط ستاره های ثابت اجتماع و روشنایی های مرداب را پس بگیرد و بهر یک از پیشنهادات ارزش مناسب با آن را بدهد. درخواست مراجعت خانواده سلطنتی قویاً رد شد و بربر Berreyer، دمستون Demosthens ۷۴* لگیتیمیست ها جای هیچگونه تردیدی را درباره محتوای این اعتراض باقی نگذاشت: تنزل مقام مدعیان سلطنت بدرجۀ مردم عادی، اینست آنچه که مورد نظر بود! میخواستند هاله نورانی شان را بربایند، هاله نورانی آخرین مایه عظمت، یعنی عظمت مهاجرت را. بربر فریاد زد، اگر تبار عالی شان را فراموش کرده، به اینجا ببایند و بعنوان فرد عادی زندگی کنند، مردم عادی درباره مدعیان سلطنت چه فکر خواهند کرد. بهتر از این نمیتوانست به لوئی بنایپارت حالی شود که او با حضورش پیروز نشده، بلکه اگر سلطنت طلبان مؤتلف در اینجا، در فرانسه به او بعنوان مرد بی طرف بر صندلی ریاست جمهوری احتیاج دارد، فقط بدین جهت است که مدعیان واقعی تاج و تخت میباید توسط دوری مهاجرت از نگاههای عوام الناس مستور بمانند.

در اول نوامبر لوئی بنایپارت توسط پیامی شدیداللحن به مجلس مقننه جوابی داد که ضمن آن عزل کابینه بارو و تشکیل کابینه جدید را باطلاء میرساند. کابینه بارو — فالو، کابینه ائتلاف سلطنت طلبان بود و کابینه هات پل Hautpol d' کابینه بنایپارت بود، ارگان رئیس جمهور در برابر مجلس مقننه، کابینه پیشکاران بود.

بنایپارت دیگر مرد بیطرف ۱۰ دسامبر ۱۸۴۸ نبود. دارا بودن قوه مجریه، تعداد زیادی از علاقه را بگرد او جمع آورده بود، مبارزه با آنارشی خود حزب نظم را مجبور کرد که به نفوذ بنایپارت بیافزايد و اگر ناپلئون دیگر محبوب نمیبود، حزب نظم هم دیگر محبوب نباود. آیا ناپلئون نمیتوانست امید داشته باشد که اورلئانیست ها و لگیتیمیست ها را از طریق رقابت‌شان با یکدیگر و هم چنین از طریق ضرورت نوعی تجدید سلطنت به شناسائی مدعی بیطرف سلطنت (یعنی خودش. م) مجبور سازد.

از اول نوامبر ۱۸۴۹ سومین مرحله جمهوری مشروطه تاریخ گذاری میشود، مرحله ای که به دهم مارس ۱۸۵۰ ختم میگردد. اینجا فقط بازی منظم نهادهای مشروطه، که گیزو را به تحسین وامیداشت، منازعه قوای مقننه و مجریه شروع نشد. بنایپارت در برابر تمدنیات تجدید سلطنت اورلئانیست ها و لگیتیمیست ها، از عنوان قدرت واقعی اش دفاع میکند، یعنی از جمهوری، لگیتیمیست ها در برابر اورلئانیست ها و اورلئانیست ها در برابر لگیتیمیست ها، از وضع موجود دفاع میکند، یعنی از جمهوری. همه این فراکسیونهای حزب نظم که هر کدامشان شاه خود و تجدید حیات سلطنت خود را در

چنته داشتند، متنقابلاً در برابر تمنیات غصب و قدرت طلبی رقبایشان برای سلطه جمعی بورژوازی شکلی را میپذیرند که در آن ادعاهای ویژه خنثی و مقید میشود، یعنی

همانگونه که کانت جمهوری را بمثابه تنها شکل عقلائی دولت به اصلی از عقل عملی تبدیل مینماید، که تحقق اش هیچگاه قابل وصول نیست، اما وصولش همواره باید بعنوان هدف و اعتقاد مورد نظر باشد، همانگونه هم این سلطنت طلبان به سلطنت مینگرند. بدین ترتیب جمهوری مشروطه که بصورت شکل تهی ایده ثولوژیک از دست جمهوری خواهان بورژوا در آمده بود، در دست سلطنت طلبان مؤتلف به شکل با محتوى و زنده ای تبدیل شد. و تی یر حقیقی تر از آنکه بداند سخن گفت، آنzman که میگفت: «ما سلطنت طلبان تکیه گاههای حقیقی جمهوری مشروطه ایم».

سقوط کابینه ائتلافی و سر کار آمدن پیشکاران معنای دیگری هم دارد. وزیر مالیه این کابینه فولد Fould بود. فولد بعنوان وزیر مالی یعنی تسلیم رسمی ثروت ملی فرانسه به بورس، یعنی اداره ثروت دولتی بدست بورس و در خدمت بورس. با انتصاب فولد اشرافیت مالی تجدید حیات خود را در روزنامه مونیتور اعلام کرد. این تجدید حیات الزاماً مابقی تجدید حیات ها را که آنها نیز حلقه های متعدد زنجیره جمهوری مشروطه را تشکیل میدادند تکمیل کرد.

لوئی فیلیپ هیچگاه جرات نکرده بود یک گرگ بورس را بسمت وزیر مالیه بگمارد. اگر چه سلطنت وی لقب سلطه بورژوازی بزرگ بود ولی در وزارتخاره هایش میباشد منافع ممتاز از نظر ایدئولوژیک دارای اسمی غیرذینفع باشند. جمهوری بورژوازی آنچه را که سلطنت های مختلف خواه لگیتیمیست ها و خواه اولتاریست ها در پشت پرده مخفی میکردند در همه جا رو کرد، آنچه آنها لاهوتی میکردند این ناسوتی کرد و بجای اسمی مقدس اسماء خاص منافع طبقاتی حاکم را نهاد.

مجموعه توضیحات ما نشان داد که جمهوری چگونه از همان نخستین روز استقرارش اشرافیت مالی را ساقط نکرد، بلکه مستحکم گرداند. ولی امتیازاتی که جمهوری بدان اعطاء میکرد، در حکم سرنوشتی بود که بدان تسلیم میشد، بدون اینکه طالب این سرنوشت باشد.

با سر کار آمدن فولد ابتکار حکومتی مجدداً بدست اشرافیت مالی افتاد. سوال خواهد شد که بورژوازی مؤتلف چگونه میتوانست سلطه مالی را که در زمان لوئی فیلیپ متکی برکنار نهادن و تابع کردن بقیه فراکسیونهای بورژوازی بود تحمل نماید. پاسخ خیلی ساده است.

بدوآ خود اشرافیت مالی بخش تعیین کننده مهم ائتلاف سلطنت طلبان را تشکیل میدهد که قدرت دولتی مشترکشان جمهوری نام دارد. آیا سخنگویان و صاحب نظران اولتاریست متحدین و شریک جرمهای سابق اریستوکراسی مالی نبودند؟ آیا اریستوکراسی مالی، گروه ضربت اولتاریسم را تشکیل نمیداد. و آنچه مربوط به لگیتیمیست ها میشود، آنها در زمان لوئی فیلیپ نیز عملاً در کلیه مجالس عیش و عشرت سوداگران بورس، معدن و راه آهن شرکت داشتند. اصولاً رابطه زمینداران بزرگ با مالیه یک امر معمولی است. نمونه: انگلستان. نمونه: اتریش.

در کشوری مثل فرانسه، جائیکه میزان تولید ملی در مقایسه با قروض ملی بطور بی تناسبی پائین است، جائیکه اوراق قرضه دولتی بزرگترین وسیله سوداگریست و بورس، بازار اصلی سرمایه گذاری میباشد (سرمایه ای که میخواهد به شیوه غیرتولیدی ارزش افزایی کند) در یک چنین کشوری میباشد توده کثیری از مردم، از کلیه طبقات بورژوائی و نیمه بورژوائی در قروض دولتی، در بورس بازی و مالیه شریک باشد. آیا این شرکای مادون، پشت و پناه طبیعی و فرماندهان خود را در فراکسیونی نمی یابند که این منافع را در خطوط اساسی و در مجموع نمایندگی میکند.

اینکه ثروت دولتی بچنگ سرمایه مالی بزرگ میافتد، وابسته بچیست؟ وابسته به مقروض شدن دائمًا فزاینده دولت. مقروض شدن دولت وابسته بچیست؟ وابسته به بیشتر بودن دائمی مخارج آن نسبت به درآمدش، عدم تناسبی که علت و در عین حال معلول سیستم قرضه دولتی است.

برای گریز از بدھکاری یا باید دولت مخارجش را محدود کند، یعنی دستگاه دولتی را ساده و تعديل نماید، حتی الامکان کمتر حکومت کند، حتی الامکان کارمندان کمتری استخدام کند و حتی الامکان کمتر در رابطه با جامعه بورژوائی وارد شود که اتخاذ چنین راهی، برای حزب نظمی که ابزار سرکوبش، که مداخلات رسمی اش از طریق دولت، که حضور همه جانبه اش بعنوان دستگاههای دولتی باید بهمان میزانی افزایش مییافت که سلطه و شرائط زیست طبقه اش تهدید میشد، غیرممکن بود. آخر نمیتوان بهمان نسبتی که جان و مال افراد بیشتر مورد تعرض قرار میگیرند، ژاندارمری را تقلیل داد. یا اینکه دولت باید سعی در شانه خالی کردن از زیر بار قرض ها کرده و تعادلی فوری اما موقتی در بودجه بوجود آورد، آنهم از اینطریق که مالیاتهای فوق العاده ای به شروتندترین طبقات تحمیل کند. آیا بخاطر جلوگیری از غارت ثروت ملی توسط بورس میباشد Pas si bete — او آنقدر هم احمق نیست —.

پس بدون دگرگونی کامل دولت فرانسه، بودجه دولتی فرانسه نمیتواند دگرگون شود. با چنین بودجه دولتی، ضرورتاً بدھکاری دولتی همراه است و با بدھکاری دولتی ضرورتاً سلطه قروض دولتی، سلطه طلبکاران دولت، بانکداران و کارخانه داران. ما نه از کارخانه داران متوسط و کوچک، بلکه از منافع سلاطین کارخانه که در زمان لوئی فیلیپ پایه وسیع اپوزیسیون دیناستیک (اپوزیسیون طرفدار اولثان ها م) را تشکیل میدادند، سخن میگوئیم. منافع آنها بدون تردید در کاهش مخارج تولید میباشد، یعنی در کاهش مالیاتهای که وارد — مخارج — تولید میگردد: یعنی در کاهش قروض دولتی که بهره آن وارد مالیاتهای میگردد، یعنی در سرنگونی اشرافیت مالی.

در انگلستان — و بزرگترین کارخانه داران فرانسوی در مقابل رقبای انگلیسی خود خرده بورژوائی بیش نیستند — ما واقعاً کارخانه دارانی را مانند برایت Bright و کابدن Cobdon در رأس مبارزه علیه بانک و اشرافیت مالی میبینیم. چرا در فرانسه چنین نیست؟ در انگلستان صنعت و در فرانسه زراعت غلبه دارد. در انگلستان صنعت به تجارت آزاد و در فرانسه، صنعت به گمرکات استحفاظی و به انحصارات ملی، در کنار دیگر انحصارات نیازمند است. صنایع فرانسه بر تولید فرانسه فرمانروائی نمیکند. ازینرو

کارخانه داران فرانسوی نیز بر بورژوازی فرانسه فرمان نمیراند. آنها برای اینکه منافع مالی خود را علیه فراکسیونهای دیگر بورژوازی بکرسی بنشانند، نمیتوانند مانند انگلیسی ها در رأس جنبش قرار گیرند و در عین حال در کسب منافع خود افراط کنند، آنها مجبوراند که بدنبال انقلاب حرکت کنند و در خدمت منافعی قرار گیرند که با منافع جمعی طبقه آنها مغایرت دارد. آنها در فوریه موقعیت خود را درست تشخیص ندادند و فوریه آنها را به بازی گرفت. چه کسی بیش از همه بوسیله کارگران تهدید میشود جز کارفرما، کاپیتالیست کارخانه دار. ازینرو در فرانسه کارخانه دار الزاماً متعصب ترین عضو حزب نظم شد. کاهش سود آنها بوسیله سرمایه مالی در مقایسه با

از میان برداشتن تمام این سود بوسیله پرولتاریا چه اهمیتی دارد.

در فرانسه خرده بورژوا عملی میکند که معمولاً باید بورژوازی صنعتی بکند، کارگر عملی میکند که معمولاً باید وظیفه خرده بورژوازی باشد ولی وظیفة کارگر را چه کسی عملی خواهد کرد؟ هیچکس. این وظیفه در فرانسه عملی نخواهد شد، این وظیفه در فرانسه فقط اعلام میشود. این وظیفه هیچ کجا در درون دیوارهای ملی حل نخواهد شد، جنگ طبقاتی در درون جامعه فرانسه بیک جنگ جهانی تبدیل خواهد کشت که در آن ملتها در برابر هم قرار میگیرند. عملی شدن این وظیفه، تازه در لحظه ای شروع خواهد شد که پرولتاریا بوسیله جنگ جهانی در رأس خلقی سوق داده شود که بر بازار جهانی فرمانروائی میکند، یعنی بر رأس انگلستان. انقلابی که در اینجا نه پایان بلکه آغاز تشکیلاتی خود را میباید، انقلابی کوتاه نفس نخواهد بود. نسل کنونی به یهودیهای میماند که موسی آنها را در بیابان رهبری میکرد. این نسل نباید تنها جهانی جدید را فتح کند، او باید نابود شود تا برای انسانهای جا باز کند که شایسته جهان جدید هستند.

برمیگردیم به داستان فولد.

روز ۱۴ نوامبر ۱۸۴۹، فولد پشت تریبون مجلس ملی قرار گرفت و به تشریح سیستم مالی خود پرداخت: توجیه سیستم مالی سابق، تثبیت مالیات شراب و پس گرفتن طرح مالیات بدرآمد پاسی Passy ۷۵*. پاسی هم انقلابی نبود، وی وزیر قدیمی لوئی فیلیپ بود که به خشکه مقدس های Force du Faures تعلق داشت و از نزدیکترین معتمدین ۷۶ Teste* بزیلاگردان سلطنت ژوئیه بود. پاسی نیز سیستم مالیاتی قدیمی را ستوده، حفظ مالیات شراب را توصیه کرده بود ولی او در عین حال پرده از روی کسر بودجه دولتی دریده بود. او ضرورت یک مالیات جدید، یعنی مالیات بر درآمد را برای جلوگیری از ورشکستگی دولتی اعلام کرده بود. ولی فولد به لdro رولين ورشکستگی دولتی و به مجلس مقننه کسر بودجه دولتی را توصیه کرد. او قول پس اندازهای را داد که سرّش بعدها وقتی آشکار شد که مثلاً مخارج ۶۰ میلیون کاهش یافت ولی بدھکاری در حال نوسان ۲۰۰ میلیون افزایش پیدا کرد. شعبده بازیهای در دسته بندی اعداد، در تنظیم صورت مخارج که دست آخر همه اش به گرفتن قرضه های جدید میانجامید. البته در زمان فولد، اشرافیت مالی در کنار بقیه فراکسیونهای بخیل بورژوازی دیگر مثل زمان لوئی فیلیپ آنقدرها بی پروا مفسده جوئی نمیکرد. ولی از طرفی هم سیستم تغییر نکرده بود: بالا رفتن دائمی بدھی ها، پنهان کردن کسر بودجه. بتدریج

کلاهبرداریهای بورسی قدیمی بی پرده تر عیان شد. نمونه: قانون راه آهن اویون، نوسانات اسرارآمیز اوراق بهادر دولتی که لختی به بحث روز پاریس تبدیل شد. و بالاخره محاسبات نافرجام فولد و بنیپارت در رابطه با انتخابات ۱۰ مارس.

با تجدید حیات رسمی اشرافیت مالی، میباشد مردم فرانسه دوباره به ۲۴ فوریه برستند (در این روز در سال ۱۸۴۸ سلطنت لوئی فیلیپ ساقط شد. م) مجلس موسسان در یک حالت خصم‌مانه علیه وارث اش مالیات شراب را برای سال آقای ۱۸۵۰ (منظور لوئی بنیپارت است. م) ملغی کرد. پس از الغای مالیات‌های پیشین، دیگر بدھکاریهای جدید قابل پرداخت نبودند، ناقص العقلی از حزب نظم بنام کرتون Creton قبل از تعطیل موقت مجلس مقننه، تشییت مالیات شراب را پیشنهاد کرد، فولد این پیشنهاد را گرفت و مجمع ملی بنام کابینه بنیپارتیستی، و در روز ۲۰ دسامبر ۱۸۴۹، یعنی روز سالگرد اعلام بنیپارت بسم ریاست جمهوری، فرمان احیای مالیات شراب را صادر نمود. Montalambert مبلغ احیای مالیات شراب نه یک سوداگر پول بلکه مونت آلامبرت ۷۷ رئیس یسوعیان بود. استدلال او بصورت دندان شکنی ساده بود: مالیات پستان مادریست که دولت از آن شیر مینوشد. دولت یعنی ابزار سرکوب، ابزار سلطه، یعنی ارتش، یعنی پلیس، یعنی کارمندان، قضات، وزراء، یعنی کشیش‌ها. حمله به مالیات یعنی حمله آثارشیست‌ها به استحکامات نظم که تولید مادی و معنوی جامعه بورژوازی را در برابر حملات و اندال‌های پرولتری حفظ میکند. مالیات یعنی خدای پنجم، در کنار خدای مالکیت، خانواده، نظم و مذهب. و مالیات شراب بلا تردید نوعی مالیات است و بعلاوه نه یک مالیات معمولی، بلکه یک مالیات سنتی، یک مالیات شاه دوستانه، یک مالیات قابل احترام، زنده باد مالیات اشریه سه بار زنده باد و یکبار دیگر هم زنده باد. دهقان فرانسوی اگر شیطان را ترسیم کند، بشکل مأمور مالیات تنظیم میکند. از لحظه‌ای که مونت آلامبرت مالیات را بمقام خدائی رساند، دهقان بی خدا شد، کافر شد و خود را با آغوش شیطان یعنی سوسیالیسم انداخت. مذهب نظم او را از کف داد، یسوعی‌ها او را از کف دادند و بنیپارت هم. بیستم دسامبر ۱۸۴۹ بطور جبران ناپذیری دسامبر ۱۸۴۸ را بی آبرو کرد. (در دهم دسامبر ۱۸۴۸ لوئی بنیپارت بر اساس انتخابات عمومی بریاست جمهوری فرانسه انتخاب شد. م) «برادرزاده عمویش» اولین آدم خانواده اش نبود که چوب مالیات شراب را میخورد، مالیاتی که بقول مونت آلامبرت، هوای انقلاب را بو میکشید. ناپلئون واقعی، ناپلئون کبیر در سنت هلن اظهار داشت که وضع مجدد مالیات شراب، با بیگانه کردن دهقانهای جنوب فرانسه نسبت به وی بیش از هر چیز دیگر باعث سقوط او شده است. مالیات شراب که در زمان لوئی چهاردهم بیش از هر چیز مورد نفرت مردم بود (نگاه کنید به نوشته‌های Boisguillebert و) Vaubon بوسیله انقلاب اول ملغی شد و ناپلئون آن را بشکلی تغییر یافته، مجدداً در سال ۱۸۰۸ برقرار ساخت. زمانیکه تجدید سلطنت به فرانسه وارد میشد، در پیش‌بیش آن نه فقط قراقوها، بلکه وعده و وعیدهای الغای مالیات شراب نیز میتاختند. البته اشرف را نیازی بدين نبود که به عهد خود با مردمی وفا کند که خواه ناخواه ملزم به پرداخت مالیات هستند. آنها سال ۱۸۳۰ الغای مالیات شراب را تعهد کردند ولی این رسم آنها نبود که آن کنند که میگویند. و بگویند آنچه میکنند. در سال ۱۸۴۸ مثل وعده‌های

دیگر الغای مالیات شراب را نیز وعده کردند، مجلس مؤسسان بالاخره که هیچ وعده ای نمیداد، همانطور که ذکر شد وصیت کرد که مالیات شراب باید از اول ژانویه ۱۸۵۰ لغو شود. و درست ده روز قبل از اول ژانویه ۱۸۵۰ مقننه آنرا دوباره برقرار کرد، بدینسان که مردم فرانسه پیوسته در تعقیب آن بودند، ولی وقتی از در به بیرونش پرتاب میکردند، میدیدند که دوباره از پنجره وارد میشود.

نفرت عمومی علیه مالیات شراب از اینجا قابل توضیح است که همه شرارت‌های سیستم مالیاتی فرانسه را در بر دارد. شیوه وضع این مالیات شرورانه و شیوه توزیع آن اشراف منشانه است، چون درصد مالیاتی برای معمولی ترین و اعلی ترین شراب‌ها یکسان است. از این رو مالیات شراب در نسبتی هندسی، بهمان میزانی که دارائی مصرف کنندگان کاهش میابد، اضافه میشود، یک مالیات تصاعدی معکوس. از این رو این مالیات مستقیماً به مسمومیت طبقات زحمتکش بعنوان جایزه ساختن شرابهای تقلیلی و مصنوعی تحیریک میکند. مصرف شراب را پائین میآورد و باین وسیله جلوی شهرهای که بیش از ۴۰۰۰ نفر جمعیت دارند، مالیات دروازه میگیرد و در برابر شراب فرانسوی هر شهری را بیک کشور بیگانه مجهز به گمرکات استحفاظی میکند. تجار بزرگ شراب و بیش از آنان تجار کوچک و دکه‌های شراب فروشی نیز که درآمدشان مستقیماً وابسته به مصرف شراب است، بخش عظیمی از دشمنان قسم خورده مالیات شراب را تشکیل میدهند. بالاخره مالیات شراب با کاهش مصرف، جلوی بازار فروش تولید شراب را میگیرد. درحالیکه کارگران شهری را ناتوان از خرید شراب میکند، دهقانان مؤکار را ناتوان از فروش آن میسازد. تقریباً دوازده میلیون نفر از مردم فرانسه بساختن شراب مشغول اند. از این‌رو نفرت مردم در مجموع و مشخصاً تعصب دهقانان را علیه مالیات شراب میتوان درک نمود. و بعلاوه آنها در برقراری مجدد مالیات شراب یک حادثه جداگانه و کم و بیش اتفاقی نمیدیدند. دهقانها منقولات تاریخی مخصوص بخود دارند که از پدر به پسر به ارث میرسد. در این مکتب تاریخ نقل میشود که تا زمانیکه یک دولت قصد فربیض دهقانها را دارد، وعده الغاء مالیات شراب را میدهد ولی بمحض آنکه دهقانان فربیض خوردنند، مالیات شراب را تثبتیت یا دوباره برقرار میسازد. دهقان از روی مالیات شراب تشخیص میدهد که دولت چند مرده حلاج است، برقراری مالیات شراب در روز ۲۰ دسامبر حاکی از این بود که: لوئی بنپارت مثل بقیه است، ولی او مثل بقیه نبود. او یک اختراع دهقانی بود و آنها علیه مالیات شراب با عریضه هایی که به میلیونها امضاء رسیده بود، رأی هایی را که یکسال قبل از آن به «برادرزاده عمومیش» داده بودند، پس گرفتند.

مردم روستائی، یعنی بیش از دو سوم کل جمعیت فرانسه، بطور عمدی از زمینداران باصطلاح آزاد تشکیل میشود. اولین نسل آن که بوسیله انقلاب ۱۷۸۹ بطور رایگان از عوارض فنودالی رهایی یافته بود، بهایی برای زمین نپرداخته بود. ولی نسل‌های بعدی بعنوان بهای زمین همان چیزی را میپرداختند که اسلاف نیمه سرف آنها بصورت اجاره، عُشریه، بیگاری و غیره پرداخته بودند. هر چه از سوئی جمعیت افزایش یافت، هر چه از سوی دیگر زمین بیشتر تقسیم شد، همین طور هم بهای قطعه زمینها گرانتر گشت، زیرا کوچکتر شدن قطعه زمین‌ها بر میزان تقاضای خرید آنها افزوده میشد. اما بهمان

نسبتی که بهائی که دهقان برای یک قطعه زمین میپرداخت بالا میرفت، خواه اینکه او آنرا مستقیماً میخرید یا اینکه وارثین مشترک آنرا بعنوان سرمایه به حسابش میگذاشتند، بهمان نسبت هم بدھکاری دهقان یعنی وام رهنی الزاماً بیشتر میشد. عنوان بدھ کاری که بر زمین تعلق میگیرد، رهن نامیده میشود. همانطور که قطعه زمینهای قرون وسطی محل تجمع امتیازات بود، قطعه زمینهای مدرن محل تجمع رهن است. از سوی دیگر در رژیم خردہ زمینی زمین برای صاحبش وسیله تولید است. حال بهمان نسبتی که زمین تقسیم میگردد، حاصل خیزی اش کم میشود. استفاده از ماشین آلات در روی زمین، تقسیم کار، وسائل حاصلخیز کردن زمین، مثل ایجاد کانالهای آبیاری و فاضلاب و غیره، بتدریج ناممکن میشوند، درحالیکه مخارج بیمورد کشت کاری به نسبت پراکندگی خود وسیله تولید منظور مارکس پراکندگی قطعات زمین است. م) افزایش میباشد. این همه به این مربوط نیست که آیا صاحب خردہ زمین سرمایه دارد یا نه. ولی تقسیم زمین هر چه پیش رود خردہ زمین با همه تعلقات فلاکت بارش بیش از پیش به تنها سرمایه دهقان خردہ پا بدل میشود، بیش از پیش سرمایه گذاری بر روی زمین متوقف میشود و بیش از پیش دهقان بینوا برای بکار بستن دستاوردهای علم کشاورزی با کمبود زمین، پول و معلومات روبرو خواهد بود، بیش از پیش زراعت به عقب خواهد رفت و بالاخره درآمد خالص بهمان نسبتی کاهش میباشد که مصرف ناخالص رشد میکند که خانواده دهقان بخاطر ملک اش از اشتغالات دیگر باز داشته میشود، ولی معهداً قادر نیست از قبل آن زندگی خود را تأمین کند.

بهمان اندازه ای که جمعیت و با آن تقسیم زمین افزایش میباشد، بهمان اندازه هم زمین بمثابه وسیله تولید، گران میشود و حاصلخیزی اش کاهش میباشد و زراعت مض محل و دهقان بدھکار میشود و آنچه که معلوم بود بنوبه خود علت میشود. هر نسلی بدھکاری بیشتری برای نسل بعدی بجای میگذارد، هر نسل جدید تحت شرائط نامناسبتر و صعب تری آغاز میکند، وثیقه گذاری، وثیقه گذاری را با خود میآورد و وقتی برای دهقان مقدور نباشد که در خردہ زمینش وثیقه ای برای قرضهای جدید عرضه کند، یعنی خردہ زمینش را دوباره به رهن بگذارد، مستقیماً به چنگ رباخوار میافتد و بهره ریائی نیز بطور قابل ملاحظه ای بالا میرود.

بدینگونه بود که دهقان فرانسوی تحت عنوان ربح رهنی که بر زمینش سنگینی میکرد تحت عنوان ربح مساعدہ هائی که بدون نهادن وثیقه ای نزد رباخواران از آنها دریافت داشته بود، خلاصه نه فقط بهره زمین، نه فقط سود صنعتی، به یک کلام نه فقط کل درآمد خالص اش بلکه بخشی از کارمزدش را نیز به سرمایه داران واگذار میکرد، آنچنانکه به مرتبه اجاره داران ایرلندي سقوط کرد — و همه اش باین بهانه که میخواست مالک خصوصی باشد.

این پروسه در فرانسه بوسیله بار مالیاتی فزاینده و مخارج دادگاهی تسريع شد، تا حدی مستقیماً در اثر خود فرمالیته هائی که با آن قانون گذاری فرانسه مالکیت زمین را احاطه میکند، تا حدی در اثر منازعات بیشمار خردہ زمینهای که در همه جا یکدیگر را محدود و قطع میکنند و تا حدی هم بخاطر مرافعه جوئی دهقانها که لذتشان از مالکیت در به کرسی نشاندن متعصبانه مالکیت انگاشته، یعنی حق مالکیت محدود

طبق برآورد ۱۸۴۰ تولید ناخالص کشاورزی فرانسه بالغ بر ۵۲۳۷۱۷۸۰۰۰ فرانک بود. از این مبلغ ۳۵۵۰۰۰۰۰ فرانک برای مخارج کار، که در آن مایحتاج مصرفی زحمت کشان نیز منظور شده است کم میشود، ۱۶۸۵۱۷۸۰۰۰ فرانک تولید خالص باقی میماند که از آن ۵۵۰ میلیون برای ربح رهن، ۱۰۰ میلیون برای کارمندان دادگستری، ۳۵۰ میلیون برای مالیاتها، ۱۰۷ میلیون برای تقاضانامه، حق مُهر، هزینه های رهن گذاری و غیره باز کم میگردد. بخش سوم تولید خالص که ۵۳۸ میلیون میباشد باقی میماند که اگر آنرا به تعداد جمعیت تقسیم کنیم حتی ۲۵ فرانک هم از تولید خالص باقی نمیماند. در این محاسبه البته نه ریاخواری که بدون وثیقه وام بدهد در نظر گرفته شده است و نه مخارج وکلای دعاوی و غیره.

حال موقعیت دهقانان فرانسوی را هنگامیکه جمهوری بارهای جدیدی بدوش آنها تحمیل میکرد میتوان دریافت. دیده میشود که اختلاف استثمار آنها با استثمار پرولتاریا در شکل است. استثمارگر یکی است: سرمایه. سرمایه داران جداگانه، دهقانان جداگانه را بوسیله رهن و ریاخواری استثمار میکنند، طبقه سرمایه دار طبقه دهقان را بوسیله مالیات دولتی استثمار میکند. عنوان مالکیت دهقانها طلسی است که سرمایه تابحال دهقان را با آن جادو کرده و مستمسکی است که با آن دهقان را علیه پرولتاریای صنعتی تحريك کرده است. فقط سرنگونی سرمایه میتواند دهقان را سربلند کند. فقط یک دولت ضد سرمایه داری و پرولتاریائی میتواند از فلاکت اقتصادی و تنزل مقام اجتماعی او جلو گیرد. جمهوری مشروطه، دیکتاتوری استثمارگران متعدد شده است، جمهوری سوسیال دموکراتیک، جمهوری سرخ، دیکتاتوری متحدهن اوست. و کفه ترازو برحسب رأیی که دهقان در صندوق انتخابات میاندازد، بالا و پائین میرود. سخن سوسیالیست ها در هجونامه ها، در سالنامه ها، و در انواع و اقسام اعلامیه ها اینست: خود دهقان میتواند سرنوشت اش را تعیین کند. در انتشاراتی که حزب نظم بیرون میداد، این سخنان برای دهقانان قابل فهمتر شد. این حزب که بنوبه خود دهقانها را مورد خطاب قرار میداد، بوسیله اغراق گوئی مفرط، بوسیله برداشت و توضیح بی پروای مقاصد و آرمانهای سوسیالیست ها، به نقطه حساس دهقانها زد و شهرت آنها را به میوه ممنوع بیش از اندازه تحريك کرد. ولی قابل فهمتر از همه چیز تجربیاتی که طبقه دهقان با استفاده از حق رأی کسب کرده بود و همچنین سرخوردهایی که در شتابزدگی انقلابی یکی پس از دیگری به آن چهار شده بود سخن میگفتند: انقلابات، لکوموتیو تاریخ اند.

تغییر حال تدریجی دهقانان در علائم مختلف بروز کرد. این تغییر قبلًا خود را در انتخابات مجلس مقنه نشان داد، در موقعیت محاصره پنج ایالت هم مرز لیون نشان داد، چند ماه پس از ۱۳ ژوئیه در انتخاب یک مونتناراد Montagnard ۷۸* بجای صدر سابق "Chambre Trouvable" Gidon de نشان داد، روز ۲۰ دسامبر ۱۸۴۹ در انتخاب یک نفر سرخ بجای نماینده فوت شده لگیتیمیست ها در استان دوگارد Du Gard * مشاهده شد، دوگارد ارض موعود لگیتیمیست ها، صحنه وحشتناکترین جنایات علیه جمهوری خواهان در سالهای ۱۷۹۴ و ۱۷۹۵، مقر

مرکزی ترور سفید سال ۱۸۱۵، جائی بود که در آن لیبرالها و پروتستانها بطور علني بقتل میرسیدند. این دگرگونی انقلابی ایستادرن طبقه به چشمگیرترین وجهی پس از برقراری مجدد مالیات شراب ظاهر میشود. مقررات و قوانین حکومتی در طول ژانویه و فوریه ۱۸۵۰ تقریباً بلااستثناء علیه استانها و دهقانان متوجه است. و این بارزترین دلیل متفرقی بودن هر دوی آنهاست.

بخشنامه Haut Poul^{*} که مطابق با آن زندارم به مُفتّش استانداران، معاون استانداران و بیش از همه دهداران منصوب میشد، که مطابق با آن جاسوسی تا پستوهای دور افتاده ترین خانه های روزتائی سازمان داده میشد، قانون ضد معلمین مدارس^{*} که مطابق با آن صاحب نظران، سخنگویان، مریبان و مترجمین طبقه دهقان تابع خود کامگی استانداران میشدند، لایحه علیه دهداران که طبق آن شمشیر داموکلس خل در روی سر آنها بگردش درمیآمد و آنها یعنی صدرهای همبائی های دهقانی هر لحظه میتوانستند مورد بازخواست ریاست جمهوری و حزب قرار گیرند، فرمانی که ۱۷ لشکر نظامی فرانسه را به چهار پاشالیکز Paschaliks^{*} تبدیل کرده و سربازخانه و اردوگاهها را بعنوان تلازهای ملی به مردم فرانسه تحمیل نمود، قوانین آموزشی که مطابق با آن حزب نظم بی شعوری و تحمیق اجباری فرانسه را تحت نظام انتخابات عمومی بمثابة شرط حیات خود اعلام کرده بود، اینهمه قوانین و مقررات چه مفهومی داشتند؟ آنها به مفهوم تشیبات مذبوحانه ای برای به چنگ آوردن دوباره استانها و دهقانهای استانها بنفع حزب نظم بودند.

اینها بعنوان ابزار سرکوب، ابزار مفلوکی بودند که خود هدف شان را ضایع میکردند. مقررات عمده ای چون تشییت مالیات شراب، تشییت مالیات ۴۵ سانتیمی، رد توهین آمیز عریضه های دهقانان برای استرداد یک میلیارد فرانک معروف و غیره، همه ضربات تُنر مانند این قوانین از مقر مرکزی، یکباره باهم بر سر دهقانان فرود آمد. قوانین و مقررات صادره، حمله و مقاومت را همگانی^{*} و به بحث روز هر کلبه تبدیل ساخت، انقلاب را به هر ده تزریق نمود و آن را محلی و دهقانی کرد.

از سوی دیگر آیا پیشنهادات بنیپارت و تصویب آنها بوسیله مجلس ملی، توافق دو قوای جمهوری مشروطه را نسبت به سرکوب آنارشی، یعنی همه طبقاتی که در برابر دیکتاتوری بورژوازی مقاومت میکنند، اثبات نمیکند؟ آیا سولوک Soluque^{*} بلافاصله پس از پیام شدیدالحن اش مراتب بندگی خود را نسبت به نظم از طریق پیام کارلیه Carlier این کاریکاتور پلید و پست فوشé Fouche^{*}، (همانطور که لوئی بنیپارت هم کاریکاتور مچاله شده ناپلئون بود) به مجلس مقننه اطمینان نداد.

قوانين آموزشی، بما اتحاد کاتولیک های جوان و ولتریست های^{*} قدیمی را نشان میدهد. آیا سلطه بورژوازی متعدد میتوانست چیز دیگری جز استبداد مؤتلف تجدید سلطنت طلبی یسوعیت و سلطنت روئیه آزاداندیش نما باشد. آیا اسلحه هائی که یک فراکسیون بورژوازی علیه فراکسیون دیگر هنگام مبارزه مقابل برای کسب سرکردگی در میان مردم تقسیم کرده بود نمیبایست حالا که مردم در برابر دیکتاتوری متحد آنان قد برافراشته بودند مسترد شود. هیچ چیز دکانداران پاریسی را بیش از این نمایش پرغزمه یسوعیت برینانگیخت حتی رد مصالحه دوستانه Concordats à l'amiable^{*}.

در این میان برخوردهای فراکسیونهای مختلف حزب نظم و همچنین مجلس ملی و بنای پارلمانی ادامه یافت. این زیاد مورد پسند مجلس ملی نبود که بنای پارلمانی کودتا شد، پس از تشکیل یک کابینه بنای پارلمانیستی، معلومین تازه به منصب رسیده دوران سلطنت را نزد خود احضار کرده و مانند آنها را در این مناصب مشروط به تبلیغات Carlier ضد مشروطه بنفع انتخاب مجدد خود بسمت ریاست جمهوری نمود، که کارلیه ۸۷ مراسم ترفع مقامش را با تعطیل کلوب لگیتیم ایست ها جشن گرفت، که بنای پارلمانی یک روزنامه شخصی بنام "La Na Polen" تأسیس کرد که آرزوهای نهائی رئیس جمهور را به خوانندگان بروز میداد و وزرايش مجبور بودند روی صحنه مقنه آنها را انکار کنند، خیلی مورد پسنداش نبود که علیرغم چندین رأی عدم اعتماد به کابینه، روی حفظ آن سرسختانه پافشاری میشد، که کوشش میشد دل افسران جزء را با ۴ سو اضافه حقوق در روز بدست آید و دل پرولتاریا با یک سرقت ادبی از Mysteres اوژن سو ۸۸، یعنی با تأسیس یک بانک وام شرافتی و بالاخره بدتر از همه وقاحتی که با آن تبعید بقایای شورشیان ژوئیه به الجزیره بوسیله هیئت وزراء به مجلس پیشنهاد شد تا مجلس مقنه را در مجموع بدنام سازد، درحالیکه خود رئیس جمهور با عفو تک و توک آنها محبویت خود را اینجا و آنجا حفظ میکرد. تی پیر Thier حملات تهدیدآمیزی در ارتباط با Coupa de tete و Coups d' etat ۸۹ (کودتا و حذف بی محاسبه) بر زبان آورد و مجلس مقنه با حذف هر لایحه ای که ناپلئون بنام خودش مطرح میکرد از او انتقام میگرفت، هر کس را که او بخاطر حفظ منافع مشترک پیشنهاد میکرد با سؤ ظن پرسروصدائی مورد بازجوئی قرار میداد که آیا او سعی نمیکند که با ازدیاد قدرت اجرائی به قدرت شخصی بنای پارلمان سود برساند خلاصه مقنه با توطئه تحییر انتقام میگرفت.

حزب لگیتیمیست بنویه خود با نگرانی ناظر عواقب غصب مجدد کالیه مناصب بوسیله اولئانیست های با کفايت تر و همچنین رشد تمرکز بود، درحالیکه او در پرنسب نجات خود را در عدم تمرکز میجست. واقعاً چنین بود. ضد انقلاب قاهرانه متتمرکز میکرد، یعنی مکانیسم انقلاب را آماده نمینمود. ضد انقلاب حتی بوسیله نرخ ثابت اسکناس های بانکی طلا و نقره فرانسه را در بانک پاریس متتمرکز ساخت و باین ترتیب خزانه جنگی فراهم شده انقلاب را بوجود آورد.

اولئانیست ها بالاخره با نگرانی مشاهده میکردند که با عنوان کردن اصل حلال زادگی دورگه بودنش را بر خس میکشند و در زناشوئی مصلحتی اش با او بعنوان زوجه بورژوازی شوهری اشرافی دائمآ بدرفتاری و بی اعتنایی میشود.

بتدریج دیدیم که دهقانها، خرد بورژواها و اقشار متوسط بطور کلی، کنار پرولتاریا قرار گرفته، علیه جمهوری رسمی به تنافض آشکار کشانده شدند و با آنها بعنوان مخالف جمهوری رفتار شد. طغیان در برابر دیکتاتوری بورژوازی، نیاز به تغییر جامعه، پافشاری روی نهادهای جمهوری دموکراتیک بمناسبه ارگانهای حرکت دهنده آن، تجمع بگرد پرولتاریا بمناسبه نیروی انقلابی تعیین کننده – اینها هستند خصائص عمومی حزب باصطلاح سوسیال دموکراسی، حزب جمهوری سرخ. این حزب آنارشی، اسمی که مخالفینش به روی آن نهاده اند از ائتلاف منافع مختلفی کمتر از حزب نظم تشکیل نشده است. از

کوچکترین اصلاح بی نظمی اجتماعی گذشته تا دگرگونی نظامی اجتماعی گذشته، از لیبرالیسم بورژوازی تا تروپریسم انقلابی، قطب های مختلف حزب «آنارشی» از هم فاصله دارند.

الگاه گمرکات استحفاظی، یعنی سوسیالیسم! چون انحصارات فراکسیون صنعتی حزب نظم را مورد حمله قرار میدهد. تنظیم بودجه دولتی یعنی سوسیالیسم، چون انحصارات فراکسیون مالی حزب نظم را مورد حمله قرار میدهد. ورود آزاد گوشت و غله از خارج یعنی سوسیالیسم چون انحصارات فراکسیون سوم حزب نظم یعنی زمینداری بزرگ را مورد حمله قرار میدهد. مطالبات حزب بازرگانان آزاد، یعنی مترقبی ترین حزب بورژوازی انگلستان نیز در فرانسه همچون مطالبات سوسیالیستی جلوه میکند. طرفداری از ولتر یعنی سوسیالیسم، چون چهارمین فراکسیون حزب نظم یعنی فراکسیون کاتولیک ها را مورد حمله قرار میدهد. آزادی مطبوعات، حق تشکیل انجمن ها، آموزش همگانی، یعنی سوسیالیسم، سوسیالیسم! زیرا اینها کل انحصارات حزب نظم را مورد حمله قرار میدهد. روند انقلاب بسرعتی شرائط را آماده کرده بود که اصلاح طلبان همه گراییشها و کوچک ترین مطالبات طبقه متوسط مجبور بودند بگرد پرچم افراطی ترین حزب سرنگون کننده یعنی بگرد پرچم سرخ مجتمع شوند.

با وجود تنوع سوسیالیسم بخش های مختلف حزب آثارشی، که ناشی از شرائط اقتصادی و نیازهای عمومی انقلابی طبقاتشان با فراکسیونهای طبقاتی شان که منتج از این شرائط اقتصادی متنوع بود، در یک نکته با هم توافق داشتند – و آن اینکه – خود را بمثابه وسیله رهائی پرولتاریا و رهائی آنرا بمثابه هدف خود اعلام کنند. این فریب کاری آگاهانه کسی و خودفریبی کسانی است که جهان برحسب نیازهایشان دگرگون شده را بمثابه بهترین جهان برای همه، بمثابه تحقق کلیه آمال انقلابی و بمثابه رفع همه تصادمات انقلابی جلوه میدهند.

پشت جمله پردازیهای کم و بیش یکنواخت کلی سوسیالیستهای حزب «آنارشی» سوسیالیسم «ناسیونال»، «پرسه» و «سیکل» که با پیگیری کمتر یا بیشتر خواستار رهائی صنعت و مراوده از قید و بندهای تاکنوئی آنست، نهفته است. این سوسیالیسم، سوسیالیسم صنایع، تجارت و کشاورزی است که سلطان های آنها در حزب نظم، منافع مذکور را تا جاییکه با انحصارات خصوصی شان تطابق نداشته باشد، انکار میکند. از این سوسیالیسم بورژوازی که البته مانند هر یک از اشکال انحرافی سوسیالیسم، بخشی از کارگران و خرده بورژواها را جمع میکند، سوسیالیسم حقیقی یعنی سوسیالیسم خرده بورژوازی، سوسیالیسم Parexcellence به معنی واقعی کلمه – جدا میشود. سرمایه بطور عمدی به عنوان طلبکار این طبقه را تعقیب میکند، این طبقه خواستار تأسیس مؤسسات اعتباری میشود، سرمایه او را بوسیله تمرکز از پا میاندازد، او طالب مالیاتهای تصاعدی، تحدید ارث و میراث، واگذاری فعالیتهای عمدی بدولت و وضع مقررات دیگر میشود که همگی رشد سرمایه را قهرآ متوقف می سازند. از آنجا که او انجام مسالمت آمیز سوسیالیسم اش را خواب میبیند – در مجموع چیزی در حدود المثلی یک انقلاب فوریه «سقوط سلطنت لوئی فیلیپ. م» چند روزه – در نظرش پروسه تاریخی آینده البته بمثابه کاربرد سیستم های جلوه گر میشود که اندیشمندان جامعه خواه در کار

دستجمعی، خواه بعنوان کاشف فردی در عالم تخیل ساخته یا میسازند. باین ترتیب آنها به التقاطیون و طرفداران سیستم های سوسيالیستی موجود، یعنی سوسيالیسم جزئی تبدیل میشوند که فقط تا زمانی بیان تئوریک پرولتاریا بود که او هنوز به حرکت قائم به ذات مستقل تاریخی خود نرسیده بود.

در اثناییکه اوتوبی، سوسيالیسم جزئی، بدینگونه کل جنبش را تابع یکی از لحظات خود میکند، بجای تولید دستجمعی اجتماعی، فعالیت مغزی چند نفر خرد بین را میگذارد و قبل از هر چیز مبارزه انقلابی را با همه ضرورتهایش از طریق تردستی های کوچک یا احساسات بزرگ در تخیل از صحنۀ اجتماع پاک میکند، در اثناییکه این سوسيالیسم جزئی که در اصل فقط جامعۀ کنونی را ایده آلیزه میکند، تصویر بی عیب و نقصی از آنرا میگیرد و میخواهد ایده آل خود را به واقعیت تحمیل کند، در اثناییکه این سوسيالیسم از جانب پرولتاریا به خود بورژوازی تحويل داده می شود، پرولتاریا هرچه بیشتر بگرد سوسيالیسم انقلابی، بگو کمونیسم که بورژوازی خود برای آن نام بلانکی را اختراع کرده است مجتمع میشود. این سوسيالیسم، اعلام تداوم انقلاب است. دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا به مثابۀ نقطۀ گذار ضروری جهت الغاء اختلافات طبقاتی بطور کلی است، جهت الغاء همه مناسبات تولیدی است که این اختلافات بر آنها مبنی هستند، جهت الغاء همه روابط اجتماعی منطبق با این مناسبات تولیدی، جهت دگرگونی کلیه ایده هائی است که منبعث از این روابط اجتماعی میباشد.

مکان این بررسی بیش از این اجازه پرداختن باین موضوع را نمیدهد.

ما دیدیم همانطور که در حزب نظم اشرافیت مالی ضرورتاً در صف مقدم قرار گرفت، همانطور هم در حزب «آنارشی» پرولتاریا. در اثناییکه طبقات مختلف متعدد در یک اتحاد انقلابی به گرد پرولتاریا مجتمع میشندند، در اثناییکه استانها دائماً متزلزل تر میشندند و خود مجلس مقنه در برابر توقعات سولوک های فرانسوی خشمناکتر میگشت، تاریخ انتخابات برای مونتانا ردۀ تبعیدی ۱۳ ژوئن که مدت‌ها به عقب افتاده و بارها از آن جلوگیری بعمل آمده بود، نزدیک میشد.

حکومت که مورد تحقیر دشمنان و آزار و سرکوفت روزانه باصطلاح دوستان بود، برای خروج از وضعیت نابهنجار و ناپایدارش تنها یک وسیله میدید و آن شورش بود. یک شورش میتوانست اجازه دهد که در پاریس و استانها حکومت نظامی برقرار شود و باین ترتیب انتخابات تحت کنترل درآید. از سوی دیگر هواداران نظم اگر نمیخواستند خودشان بعنوان آنارشیست جلوه کنند باید به دولتی که بر آنارشی پیروز شده بود آوانس هائی میدادند.

دولت دست بکار شد. اوائل فوریه ۱۸۵۰ تحریک مردم بوسیله شکستن درخت های آزادی، که چه بی نتیجه بود. وقتی دست و پای درخت های آزادی را بریدند حکومت هم دست و پایش را گم کرد و در برابر تحریکات خودش جا زد. مجلس ملی اما این اقدام ناشیانه بنایپارت را برای خلاص شدن با سؤ ظن آمیخته با خونسردی برگزار کرد. انتقال تاج گل های جاوید از ستون های یادبود ژوئیه نیز موفقیت آمیزتر نبود. اینکار بخشی از خود ارتش را به تظاهرات انقلابی و مجلس ملی را بدان یک رأی عدم اعتماد کم و بیش ناآشکار علیه هیئت وزراء برانگیخت. تهدیدهای جراید دولتی به الغاء قانون

انتخابات عمومی و به هجوم قراقلار نیز بی تیجه بود. تقاضای مستقیم (d'Haut Poul) از چپی ها برای بخیابان ریختن در وسط دوره مقنه و همچنین اظهاریه اش دائر براینکه دولت حاضر به پذیرفتن آنها هست نیز فائدہ ای نکرد. Haut Poul جز اخطار رئیس جمهور در مورد حفظ نظم چیز دیگری عایدش نشد. و حزب نظم با نیشخندی پنهانی گذاشت تا یکی از نمایندگان چپ تمایلات استبدادی بنایارت را به مسخره گیرد و بالاخره پیش بینی وقوع انقلابی در روز ۲۴ فوریه نیز قلابی از کار در آمد. دولت کاری کرد که ۲۴ فوریه با بی اعتنائی مردم روبرو شد.

پولتاریا نگذاشت به شورش تحیریک اش کنند، چون بفکر انعام یک انقلاب بود. بدون توجه به تحیریکات حکومت که تنها نارضائی عمومی را علیه شرایط موجود تشید میکرد، کمیته انتخابات تحت نفوذ کامل کارگران، سه نفر نامزاد انتخاباتی برای پاریس معرفی کرد: de flotte Oarnot و Videj de Flotte. یکی از تبعیدیان ژوئن بود که بنایارت او را بخاطر وجیه المله شدن خودش مورد عفو قرار داده بود. او یکی از دوستان بلانکی بود و در سوئ قصد ۱۵ مه شرکت داشت. پس از سقوط لوئی فیلیپ مجلس ملی تشکیل شد. پولتاریا برای حفظ دستاوردهای انقلاب روز ۱۵ مه بتالار مجلس حمله کرد و دولت انقلابی را تشکیل داد. ولی بزودی گاردملی و واحدهای ارتشی سر رسیده و شرکت کنندگان در این تظاهرات (بلانکی و یارانش) را دستگیر و تبعید کرد. م Videl، بعنوان نویسنده کمونیست، بوسیله کتابش «درباره توزیع ثروت» مشهور شده بود، وی منشی سابق لوئی بلان در کمیسیون لوکزمبورک بود. کارنوت Carnot پسر نماینده کونوانسیون که پیروزی را تدارک دیده بود، از هر عضو حزب ملی کمتر بی آبرو شده بود، وزیر آموزش در دولت موقت و کمیسیون اجرائی بود و بوسیله لایحه دموکراتیک اش در مورد آموزش عمومی اعتراض مجسم علیه قوانین آموزشی یسوعی ها بود. این سه نامزاد انتخاباتی، سه طبقه متحد شده را نمایندگی میکردند. در رأس شورشی ژوئن، نماینده پولتاریای انقلابی، در کنار او سوسيالیست جزئی نماینده خرد بورژوازی سوسيالیست و بالاخره سومی نماینده حزب بورژوازی جمهوریخواه که دستورالعمل های دموکراتیک اش در برابر حزب نظم محتوى سوسيالیستی کسب کرده بود و محتوى واقعی خود را مدتھا قبل ازدست داده بود. این مانند فوریه یک ائتلاف عمومی علیه بورژوازی و حکومت بود. ولی اینبار پولتاریا در رأس این اتحاد انقلابی قرار داشت.

علیرغم کلیه تشبیثات کاندیداهای سوسيالیستی پیروز شدند. خود ارتش هم بنفع قیام کنندگان ژوئن و علیه وزیر جنگ خودش La Hitte رأی داد. حزب نظم گوئی از صدای تُندر به تکان آمد بود. انتخابات استانها نیز تسلی اش نداد، آنجا نیز طرفداران مونتانی اکثریت آراء را به دست آوردند.

انقلاب ۱۰ مارس بمنزله پس گرفتن ژوئن ۱۸۴۸ بود. قاتلین و تبعید کنندگان شورشیان به مجلس ملی باز گشتند، اما با پشتی خمیده، در آخر صف نمایندگان و شعارهایشان بر لب این بمنزله پس گرفتن ۱۳ ژوئن ۱۸۴۹ بود: مونتانی ها که بدست مجلس ملی تبعید شده بودند، به مجلس ملی بازگشتند، ولی بعنوان شیبورچی های جلو انداخته شده انقلاب و نه بعنوان فرماندهان آن. این بمنزله پس گرفتن ۱۰ دسامبر بود.

ناپلئون با وزیرش لاهیت La Hitte ۹۰ رفوزه شده بودند. فرانسه در تاریخ

پارلمانتاریسم خود فقط یک نمونه نظیر میشناسد: رفوزگی d. Haussez دهم در سال ۱۸۳۰. انتخابات ۱۰ مارس ۱۸۵۰ بالاخره اعلام کان لم یکن بودن انتخابات ۱۳ مه بود که حزب نظم در آن اکثریت آراء را بدست آورده بود. انتخابات ۱۰ مارس اعتراضی بود علیه اکثریت ۱۳ مه. ده مارس یک انقلاب بود. پشت ورقه های رأی سنگ پاره های خیابان قرار دارند. یکی از متفرقی ترین اعضاء حزب نظم بنام Ségur d' Aguessoau

با ۱۰ مارس ۱۸۵۰ جمهوری مشروطه وارد مرحله جدیدی شد، مرحله انحلالش. فراکسیونهای مختلف اکثریت دوباره در درون خود با بنی‌پارت متحد شدند، آنها دوباره ناجی نظم اند و بنی‌پارت آدم بی طرفان. اگر آنها بیادشان افتاده که سلطنت طلب هستند، فقط بخارط ناممیدی به امکان جمهوری بورژوازی است و اگر او بیادش افتاده که رئیس جمهور است، تنها بخارط ناممیدی از اینست که رئیس جمهور بماند.

انتخاب de Flotte شورشی ژوئن را بنی‌پارت بفرمان حزب نظم با انتصاب باروشه Baroches دادستان بلانکی، بابس Babes، لدره روئین و گوینارد Guinard بسمت وزارت داخله پاسخ داد. مقنه انتخاب کارنوٹ Carnot را با تصویب قوانین آموزشی جواب گفت و انتخاب ویدال Vidal را با سرکوب مطبوعات سوسیالیستی. حزب نظم با دادوفریاد کردن در جرایدش میخواهد ترس خودش را ازین ببرد. یکی از ارگانهای حزب نظم فریاد میزند «شمشیر مقدس است»، «مدافعین نظم باید علیه حزب سرخ دست به تعرض زنند»، آن یکی فریاد میزنند «میان سوسیالیسم و اجتماعیت، دولتی برسر مرگ و زندگی حکمرماست، جنگی خستگی ناپذیر و بی امان»، کلاع نظم سومی غارغار میکند «در این دولت یکی از طرفین باید نابود شود، اگر جامعه سوسیالیسم را ازین نبرد، سوسیالیسم جامعه را ازین خواهد برد». باریکادهای نظم، باریکادهای مذهب، باریکادهای خانواده را استوار کنید! باید با ۱۲۷۰۰۰ رأی دهنده پاریس تسویه حساب شود. شب بارتلی سوسیالیست ها! و حزب نظم لحظه ای به قطعیت پیروزی خود باور میکند.

ارگانهای حزب نظم شدیدتر از هر چیز علیه «دکانداران پاریس» قلمفرسائی میکنند. شورشی ژوئن پاریس توسط دکانداران پاریس انتخاب میشود. این، یعنی یک ژوئن ۱۸۴۸ دوم، غیرممکن است این، یعنی نفوذ اخلاقی سرمایه درهم شکسته است، این، یعنی مجلس بورژوازی دیگر، فقط بورژوازی را نمایندگی میکند، این، یعنی مالیات بزرگ ازکف رفته است. زیرا اجاره داران یعنی مالکیت کوچک، نجات خود را در اردوگاه لایتملکین جستجو میکند.

البته حزب نظم دوباره به مبتذلات همیشگی اش دست میزند. فریاد برمیآورد: «سرکوب را بیشتر کنید، سرکوب را ده برابر کنید» ولی نیروی سرکوب ده بار کمتر شده است، درحالیکه مقاومت صد برابر گشته است. آیا خود ابزار سرکوب یعنی ارتش باید قلع و قمع شود؟ و حزب نظم آخرین حرف خود را میزند: «بنجه آهنین یک قانونیت خفه کننده باید شکسته شود، جمهوری مشروطه غیرممکن است. ما باید با سلاحهای حقیقی مان مبارزه کنیم، ما از فوریه ۱۸۴۸ علیه انقلاب با سلاحهای خودش و در قلمرو خودش مبارزه کرده ایم. ما نهادهای آنرا پذیرفتیم. مشروطه برج و باروئی است که تنها محاصره

کنندگان را حفاظت میکند و نه محاصره شدگان را! ما، درحالیکه خود را در شکم اسب تروا یا قاچاقی وارد الیون مقدس کرده ایم، برخلاف اسلافمان گرگس Greco ۹۱* شهر متخاصم را فتح نکرده ایم، بلکه خودمان را بدست خود زندانی کرده ایم.» بنیاد مشروطه، انتخابات عمومی است. نابود ساختن انتخابات عمومی، اینست آن آخرین حرف حزب نظم و دیکتاتوری بورژوازی.

حق رأی عمومی در ۴ مه ۱۸۴۸، ۲۰ دسامبر ۱۸۴۸، ۱۳ مه ۱۸۴۹، ۸ ژوئیه ۱۸۴۹ خوب بود، چون به بورژوازی حق میداد. ولی همین حق رأی عمومی روز ۱۳ مه ۱۸۴۹ حق را از خودش هم سلب کرد. سلطه بورژوازی بمثابة ماحصل و نتيجه حق رأی عمومی، بمثابة تبیین اراده Tam الاختیار مردم، اینست محتوای مشروطه بورژوازی. ولی از لحظه ای که محتوای این حق رأی عمومی و این اراده Tam الاختیار دیگر سلطه بورژوازی نیست، آیا مشروطه باز هم مفهومی دارد؟ آیا این وظیفه بورژوازی نیست که انتخابات را طوری تنظیم کند که مردم امر معقول یعنی سلطه بورژوازی را انتخاب کنند. آیا حق رأی عمومی درحالیکه قدرت دولتی موجود را دائمًا از میان برداشته و آنرا دوباره از درون خود خلق میکند، هرگونه ثباتی را از میان برنمیدارد، آیا در هر لحظه کلیه قدرتها موجود را مورد سؤال قرار نمیدهد، آیا آuthorیته را معدوم نمیکند؟ آیا این خطر را ندارد که هرج و مرج را بمقام آuthorیته برساند؟ در این موارد چه کسی میتوانست پس از ۱۰ مارس ۱۸۵۰ هنوز شک و تردیدی بخود راه دهد؟

درحالیکه بورژوازی حق رأی عمومی که خود را تابحال بدان مُلِّیس کرده بود و از آن قدرت تامة خود را اخذ میکرد، دور میافکند، بی پروا اقرار میکند که: «(دیکتاتوری ما تابحال بوسیله اراده مردم مستقر بود، حال باید علیه اراده مردم مستحکم گردد)». نتیجتاً تکیه گاه خود را دیگر نه در فرانسه بلکه در خارج، در سرزمینهای بیگانه و در لشکرکشی های آنان میجوید. هدف بورژوازی از لشکرکشی (بیگانگان به فرانسه)، علم کردن کوبلنس ۹۲* جدیدی است که مقر آن در خود فرانسه بپا شده باشد. و با این هم احساسات ملی را علیه خود بیدار خواهد کرد. بورژوازی با حمله به انتخابات عمومی به انقلاب جدید یک حمل عومی میدهد و انقلاب به چنین محملى نیاز دارد. هر محمل جزئی فراکسیونهای اتحاد انقلابی را از هم جدا کرده و اختلافات آنها را به منصه ظهور می رساند. حمل عومی طبقات نیمه انقلابی را کرخ میکند، به آنها اجازه میدهد که خود را درباره کاراکتر معین انقلاب آتی و عوامل عمل خودشان بفریبنند. هر انقلابی را به یک محمل پر زرق و برق نیاز است، محمل پر زرق و برق انقلاب تازه، حق رأی عمومی میباشد.

ولی فراکسیونهای مؤتلف بورژوازی درحالیکه از تنها شکل ممکن قدرت متحداشان، از نیرومندترین و کامل ترین شکل سلطه طبقاتیشان یعنی از جمهوری مشروطه، دوباره به شکل عقب تر، تکامل نیافته تر، و ضعیف تر سلطنت پناه میبرند، دیگر ورقه محکومیتشان را امضاء کرده اند. آنها به پیرمردی میمانند که بخاطر بدست آوردن مجدد نیروی جوانیش اسباب بازیهای دوران کودکیش را بیرون میآورد و اعضاء فرسوده اش را با بازی با آنها رنجه میکند. جمهوری آنها فقط یک فایده داشت، گرمخانه انقلاب بود.

الغاء حق رأي عمومی ۱۸۵۰

(بقيه سه فصل قبلی در بخش اخبار جاری آخرین شماره منتشر شده «نویه راینیشه تسایتونگ» (Neue Reinische Zeitung)، دفترهای پنجم و ششم قرار دارد. پس از آنکه در آنجا ابتدا بروز بحران بزرگ ۱۸۴۷ در انگلستان تبیین و از تأثیرات متقابل آن بر قاره اروپا تشدید درگیریهای سیاسی آنجا بصورت انقلاب فوریه و مارس ۱۸۴۸ توضیح داده شد، تشريع میشود که چگونه پیدائی مجدد رونق بازرگانی و صنایع در سال ۱۸۴۸ و افزایش این رونق در سال ۱۸۴۹ جنب و جوش انقلابی را فلنج کرد و پیروزیهای همزمان ارتجاع را میسر ساخت. سپس در مورد فرانسه بطور مشخص گفته میشود که: همین علائم نیز از ۱۸۴۸ و بويشه از آغاز ۱۸۵۰ در فرانسه مشاهده میشود. صنایع پاریس کاملاً مشغول بکارند و وضع کارخانجات پنیه راون (Raun) و مولهاوزن (Müllhausen) نیز تا حدی روپراه است. اگر چه در اینجا نیز مانند انگلستان گرانی قیمت مواد خام تأثیری محدود کننده دارد. اکشاف رونق اقتصادی در فرانسه بخصوص در اثر رفورم همه جانبیه قوانین گمرک اسپانیا و همچنین در اثر کاهش گمرک اجناس لوکس مختلف در مکزیک تقویت شده و صدور کالاهای فرانسه به این دو بازار بطور قابل ملاحظه ای افزایش یافت. افزایش سرمایه ها در فرانسه بیک سری سفته بازی منجر شد که محمل آن استخراج وسیع معادن طلای کالیفرنی بود. شرکتها بسیاری پیدا شدند که بهای نازل اوراق سهام آنها و تبلیغات سوسیالیستی مآباشان مستقیماً کیسه پول خرد دولت حمایت میشود، گمرک واردات فرانسه در ۹ ماه اول سال ۱۸۴۸ بالغ بر ۶۳ میلیون فرانک میشد، ۱۸۴۹ _ ۹۵ میلیون فرانک و ۱۸۵۰ _ ۹۳ میلیون فرانک. مضافةً اینکه گمرک واردات در ماه سپتامبر ۱۸۵۰ _ نسبت به همین ماه در سال ۱۸۴۹ بیش از یک میلیون افزایش یافت. همین طور هم صادرات در ۱۸۴۹ و از آن بیشتر در سال ۱۸۵۰ ترقی کرد.

بارزترین دلیل برقراری مجدد رونق اقتصادی معمول شدن دوباره پرداختهای بانکی بوسیله قانون ۶ اوت ۱۸۵۰ میباشد. روز ۱۵ مارس ۱۸۴۸ بانک موظف شد که از پرداختن پول نقد خودداری کند. اسکناس در گردش بانک پاریس به انضمام بانکهای شهرستانها در آن وقت برویهم بالغ بر ۳۷۳ میلیون فرانک (۱۴۹۲۰۰۰£) میشد. در ۲ نوامبر ۱۸۴۹ اسکناس های در گردش بالغ بر ۴۸۲ میلیون فرانک (۱۹۲۸۰۰۰£) بود. یعنی افزایشی بمیزان £۴۳۶۰۰۰ و در ۲ سپتامبر ۱۸۵۰ اسکناس در گردش بالغ بر ۴۹۶ میلیون فرانک (۱۹۸۴۰۰۰£) میشد یعنی افزایشی بمیزان ۵ میلیون پاؤند نشان میداد. معهذا از ارزش اسکناس ها چیزی کاسته نشد، بر عکس گردش بیشتر شده اسکناس ها مقارن با انباست دائم التزايد طلا و نقره در زیرزمینهای بانک بود، آنچنانکه در تابستان ۱۸۵۰ ذخیره نقدی آن تقریباً به ۱۴ میلیون رسید، مبلغی که در

فرانسه بیسابقه بود. اینکه بانک به موقعیتی دست یافت که گرددش پولش و با آن سرمایه فعال را ۱۲۳ میلیون فرانک یا ۵ میلیون پاؤند ترقی دهد بروشنی ثابت میکند که ادعای ما در یکی از دفترهای سابق چقدر صحیح بود که اریستوکراسی مالی در اثر انقلاب نه فقط سرنگون نشده بلکه حتی قوی تر هم شده است. این نتیجه با نگاهی به مطالب ذیل درباره قوانین بانکی فرانسه در سالهای اخیر چشمگیرتر میشود. روز ۱۰ زوئن ۱۸۴۷ بانک وکالت یافت از ۲۰۰ فرانک به بالا اسکناس منتشر کند. کوچکترین اسکناسی که تا آنزمان وجود داشت اسکناس ۵۰۰ فرانکی بود. با فرمان ۱۵ مارس ۱۸۴۸ اسکناهای فرانسه همسنگ مسکوکات قیمتی اعلام شدند بدون اینکه بانک موظف باشد در برابر اسکناس حتماً طلا بدهد. فرمان دیگری در ۲۷ آوریل ادغام بانکهای استانها را با بانک فرانسه مقرر کرد. فرمان ۲ مه ۱۸۴۸ نشر اسکناس آنها را تا ۴۰۲ میلیون فرانک بالا برد. فرمان ۲۳ دسامبر ۱۸۴۹ حداکثر نشر اسکناس را به ۵۲۵ میلیون فرانک رساند و بالاخره قانون ۶ اوت ۱۸۵۰ مبادله پذیری اسکناس را در برابر طلا مجدداً برقرار ساخت. این فاکت‌ها، یعنی گرددش دائم التزايد پول، تمرکز همه اعتبارات فرانسه در دست بانک و انبیاشت تمام طلا و نقره فرانسوی در خزانه‌های بانک آقای پرودون را به این نتیجه گیری رسانید که بانک دیگر حالا باید جلد مار سابق خود را بدور انداخته و به یک بانک خلق پرودونی استحاله یابد. او حتی به این نیاز نداشت که تاریخ محدودیتهای بانکی انگلستان را در سالهای ۱۷۱۷ تا ۱۸۱۹ بشناسد، او فقط میباشد نگاهی به آنسوی کانال مانش بیندازد تا ببیند که این فاکتی که از نظر او بی‌سابقه است در تاریخ جامعه بورژوائی هیچ چیز دیگری نیست مگر یک رویداد بورژوائی بی‌نهایت عادی که حالا فقط برای اولین بار در فرانسه اتفاق میافتد. می‌بینیم که تئوریسین‌های گویا انقلابی که پس از حکومت موقت در پاریس سخن گویان اصلی‌اند مثل خود دولت موقت از سرنشت و نتایج مقررات وضع شده بی‌اطلاعند.

علیرغم رونق سرمایه و بازرگانی که فرانسه در این لحظه از آن برخوردار است، توده مردم یعنی ۲۵ میلیون دهقان تحت فشار بحران اقتصادی شدیدی هستند. محصول خوب سالهای اخیر قیمت‌های غله را در انگلستان هم بیشتر تنزل داده است و موقعیت دهقان مفروضی که شیره جانش را رباخواری میمکد و بار مالیاتی بر دوشش سنگینی میکند نمیتواند چندان درخشنان باشد. تاریخ سه سال اخیر در عین حال بقدر کافی ثابت کرده است که این طبقه از مردم اصولاً قادر به اتخاذ هیچگونه ابتکار انقلابی نیست.

در قاره منظور قاره اروپا بدون انگلستان است. م دوره بحرانی نیز مانند دوره رونق اقتصادی پس از انگلستان فرا میرسد. آغاز پروسه همواره در انگلستان است. انگلستان خالق عالم بورژوائی است. در قاره مراحل مختلف دورانی که جامعه بورژوائی هر بار از نو طی میکند در شکل درجه دوم یا سوم ظهرور میکند. اولاً قاره به انگلستان بیش از هر جای دیگر کالا صادر کرده است ولی صادرات به انگلستان متقابلاً وابسته به موقعیت انگلستان بویژه نسبت به بازار معاوراء بخار است. بعداً اینکه صادرات انگلستان به کشورهای معاوراء بخار بی‌اندازه بیشتر از همه قاره است، طوریکه کمیت صادرات قاره به این کشورها همیشه وابسته به صادرات هر دفعه انگلستان به کشورهای معاوراء بخار میباشد. پس بنابراین اگر بحرانها نخست در قاره انقلاب را بوجود میآورند، اساس آنها

همیشه در انگلستان پایه ریزی میشود. اعضاء خارجی بدن بورژوازی طبیعتاً باید زودتر از قلب به طغیانهای قهرآمیز برسد زیرا در قلب امکان برقراری تعادل بمراتب بیشتر از آنچه است. از سوی دیگر درجه ای که انقلابات قاره ای متقابلاً بر انگلستان تأثیر میگذارند در عین حال میزان الحرّه ایست که از روی آن میتوان نشان داد که این انقلاب تا چه حد واقعاً مناسبات زیست بورژوازی را زیر سوال کشیده اند یا اینکه تا چه حد فقط با چهربندی سیاسی آن برخورد میکنند.

با وجود این رونق اقتصادی عمومی که در آن نیروهای مولده جامعه بورژوازی به این حد وفور تکامل میابند، آن تکاملی که در درون روابط بورژوازی میسر است، هیچ صحبتی از یک انقلاب واقعی نمیتواند درمیان باشد. یک چنین انقلابی فقط در دوران هائی شدنی است که این دو عامل، نیروهای مولده مدرن و اشکال تولیدی بورژوازی با یکدیگر به تضاد افتاده باشند. دعواهای مختلفی که اکنون نمایندگان فراکسیونهای حزب نظم قاره ای بدان سرگرم اند و با آن آبروی یکدیگر را متقابلاً میبرند، بهیچ وجه نمیتوانند انگیزه انقلابهای جدیدی را بدست دهند. بلکه بر عکس این دعواها از آنرو امکان دارند که اساس مناسبات در این لحظه اینچنین مستحکم – چیزی که ارجاع نمیداند – این چنین بورژوازی است. این امر کلیه تشبتات ارجاعی را که بازدارنده تکامل بورژوازی هستند و همچنین تمامی اعتراضات اخلاقی و اعلامیه های پرشور دموکراتها را دفع خواهد کرد. یک انقلاب جدید تنها در تعاقب یک بحران جدید ممکن است. ولی آن همانقدر حتمی است که این.

حال مجداً به فرانسه بر میگردد.

با علم کردن انتخابات جدید ۲۸ آوریل پیروزی که مردم در ارتباط با خرده بورژواها در انتخابات ۱۰ مارس به چنگ آورده بودند، بدست خودشان نابود شد Vidal غیر از پاریس در راین سفلی نیز انتخاب شده بود. کمیته پاریس که در آن موتانی ها و خرده بورژوازی نمایندگان زیادی داشتند او را برآن داشتند که نمایندگی راین سفلی را بپذیرد. از این لحظه دیگر پیروزی ۱۰ مارس یک پیروزی تعیین کننده نبود. موعد تسویه حساب چندین بار بعقب انداخته شد، نیروی مقاومت مردم سست گشت، و بجای پیروزیهای انقلابی به پیروزیهای قانونی عادت کرد. محتوى انقلابی ۱۰ مارس یعنی تبرئه شورشیان ژوئن بالاخره بطور کامل با کاندید شدن Eugene Sue، خیال پرداز اجتماعی سانتیمانتال – خرده بورژوا که پرولتاریا حداکثر به عنوان یک شوخی، برای بدست آوردن دل دختران لوند پاریسی میتوانست قبولش کند، ازین رفت. حزب نظم که در اثر سیاست متزلزل مخالفین اش گستاخ تر شده بود در برابر این کاندیدای حسن نیت، کاندیدائی را قرار داد که باید پیروزی ژوئن را نمایندگی میکرد. این کاندیدای مسخره ^{۹۴}* Leclerc پدر خانواده سختگیری بود که ساز و برگش را مطبوعات تکه ای پس از تکه دیگر از تنش کنده بودند و در انتخابات هم شکست درخشانی خورد. پیروزی انتخاباتی جدید در ۲۸ آوریل مونتانیها و خرده بورژوازی را مغровер کرد. آنها از قبل پیش خود ذوق میکردند که از راهی کاملاً قانونی و بدون یک انقلاب جدید پرولتاریا را دوباره به جلو هُل خواهند داد و میتوانند به غایت امال خود برسند. آنها کاملاً روی این حساب میکردند که در انتخابات جدید ۱۸۵۲ با استفاده از حق رأی عمومی آقای

Ledru Rollin را روی صندلی ریاست جمهوری مینشانند و اکثریت مجلس در دست طرفداران مونтанی خواهد بود. حزب نظم که در اثر تجدید انتخابات، در اثر کاندید شدن Sues و با توجه به روحیه طرفداران مونтанی و خرده بورژوازی کاملاً اطمینان یافته بود که اینها تحت هر شرائطی مصمم به آرام ماندن هستند به هر دو پیروزی انتخاباتی با قانون انتخابات که حق رأی عمومی را برانداخت، پاسخ داد.

حکومت البته از طرح این لایحه به مسئولیت خودش حذر میکرد. او علی الظاهر به اکثریت آوانسی داد و به عالیجاهان آن یعنی هفده شازده بورژوا تنظیم آنرا واگذار کرد. ازینرو نه حکومت بلکه اکثریت مجلس الغاء حق رأی عمومی را پیشنهاد کرد. روز ۸ مه این طرح را به مجلس آوردند. تمامی مطبوعات سوسیال دموکرات بلند شدند تا برای مردم در باب رفتار مستین (نگره ای شایسته)، وقار شاهانه، انفعال و اعتماد به نمایندگانش موعظه کنند. هر یک از مقالات این روزنامه‌ها اعتراف به این امر بود که یک انقلاب قبل از هر چیز مطبوعات باصطلاح انقلابی را نابود خواهد کرد و اینکه در حال حاضر مسئله بر سر حفظ آنهاست. مطبوعات باصطلاح انقلابی مشت خودش را باز کرد. او حکم اعدام خود را امضاء نمود.

روز ۲۱ مه طرفداران مونтанی سئوال مطروحه را به بحث گذارده رد کل طرح را بدليل اینکه قانون اساسی را نقض میکند خواستار شدند. حزب نظم پاسخ داد که اگر لازم باشد قانون اساسی هم نقض خواهد شد. ولی فعلًا به این کار نیازی نیست زیرا قانون اساسی تاب هرگونه تفسیری را دارد و اکثریت درباره تفسیر درست به تنهایی صلاحیت تصمیم Montalambert و Thiers گیری دارد. در برابر حملات لجام گسیخته و شدید طرفداران مونтанی با هومانسیمی متین و مؤدب مقابله میکردند. آنها استنادشان به زمینه حقوقی بود. حزب نظم آنها را به زمینه ای احاله داد که ریشه حقوق در آن است، به مالکیت بورژواشی. طرفداران مونтанی ناله سر دادند که آیا واقعاً میخواهید با تمام قوا انقلاب براه بیاندازید؟ حزب نظم پاسخ داد: فعلًا باید انتظار کشید.

روز ۲۲ مه تکلیف سئوال مطروحه با ۴۶۲ رأی عليه ۲۲۷ رأی روشن شد. همان مردانی که با ژرفشی مُطَنَّن تأکید میکردند که مجلس ملی و هر یک از نمایندگان استعوا خواهند کرد اگر مجلس مردم را، یعنی وکالت دهنگان را عزل کند، از روی صندلی خود نجنبیدند و حالا ناگهان سعی کردند بجای اینکه خودشان تکان بخورند، روستا را آنهم بوسیله عریضه نویسی بعمل وادارند و وقتیکه روز ۳۱ مه قانون مربوطه براحتی به تصویب رسید بیحرکت برجای خود نشستند. آنها سعی کردند با یک اعتراضی انتقام بگیرند، باین ترتیب که مراتب بی گناهی خود را در تجاوز مشروطه در صورت جلسه وارد کردند. این اعتراض را هم حتی علنی نکردند بلکه آنرا از عقب قاچاقی در جیب رئیس گذاشتند.

ارتش ۱۵۰۰۰ نفری در پاریس، تعلل طولانی در اخذ تصمیم، سکوت کردند مطبوعات، تنگ نظری طرفداران مونтанی و نمایندگان جدیدالانتخاب، وقار شاهانه خرده بورژواها و قبل از هر چیز اما رونق تجاری و صنعتی، مانع هرگونه اقدام انقلابی از جانب پرولتاریا باشد.

حق رأی عمومی وظیفه خود را انجام داده بود. اکثریت مردم فرانسه از مکتب تکاملی

گذشته بود که حق رأی عمومی فقط در دوران انقلابی در خدمت آنست. این حق رأی یا باید بوسیله یک انقلاب یا بدست ارتجاج ازبین میرفت.

طرفداران مونتنانی در اولین فرصتی که بلافاصله پس از آن بدستشان افتاد انرژی بیشتری بخراج دادند. de Hautpoul وزیر جنگ، انقلاب فوریه را از پشت تربیبون یک فاجعه شوم نامیده بود. به سخنگویان مونتنانی که مثل همیشه با قیل و قال اخلاقی مشخص میشدند از طرف صدر مجلس Dupin ۹۵* اجازه حرف زدن داده نشد. Girardin ۹۶* به مونتنانی ها پیشنهاد کرد که فوراً بطور دست جمعی بیرون بروند. نتیجه: مونتنانی ها سر جای خود نشستند، ولی Girardin را بعنوان آدمی ناشایسته از پیش خود راندند.

قانون انتخابات هنوز به یک نکته تکیلی احتیاج داشت، یک قانون مطبوعات جدید. سروکله این هم خیلی زود پیدا شد. طرح پیشنهادی حکومت که در اثر اصلاحات حزب نظم خیلی شدیدتر هم شده بود میزان ضمانت ها را بالا میبرد، اجازه علیهده ای برای رمانهای سرگرم کننده تعیین میکرد (پاسخ به انتخاب Eugen Sue) به همه نشریاتی که هفتگی یا ماهانه منتشر میشدند تا یک صفحه معینی مالیات میبست و بالاخره مقرر میکرد که مقالات روزنامه ها باید با ذکر نام نویسنده چاپ و منتشر شود. مقررات مربوط به ضمانت جراید باصطلاح انقلابی را نابود کرد. مردم نابودی آنها را بعنوان جبران الغای انتخابات عمومی تلقی کردند. در این میان سویه و اثر این قانون جدید فقط به این بخش از مطبوعات منحصر نماند. تا زمانیکه روزنامه ها مجہول الهویه بودند، بعنوان ارگان افکار عمومی بیشمار و بی نام نشان منتشر میشدند، آنها قدرت سوم کشور بودند. با امضاء هر مقاله، هر روزنامه به حاصل جمع سهمیه های نویسنده کم و بیش معروف تبدیل شد، هر مقاله بیک آگهی تنزل کرد. تابحال روزنامه ها بعنوان پول کاغذی افکار عمومی در گردش بودند، اکنون به سفته های شخصی کم و بیش بیخودی تبدیل میشوند که اعتبار یا گردش آن نه فقط باعتبار صادر کننده آن بلکه باعتبار واگذار کننده آن نیز وابسته است. جراید حزب نظم نه فقط در الغای حق رأی عمومی بلکه همچنین در اتخاذ شدیدترین اقدامات علیه مطبوعات مبتذل، عامل تحریک بود. در این اثناء جراید معتبر حتی در مجہول الهویه گی فوق العاده شان برای حزب نظم و خاصه برای نمایندگان شهرستانی اش اسباب دردرس شده بود. حزب نظم خواهان این بود که در برابر شفافیت مطبوعات اینجا مبتذل شد و مقررات مربوط به ذکر نام پیش از همه باین بخش از مطبوعات لطمه زد. اسامی نویسندهای این مطبوعات تا حدی معروف بودند ولی اسامی پرطمطراقی مانند (Journal de Debates) و Assemblee Nationale Constitutional با مصلحت اندیشی سیاسی پرآمده و قسم شان قیافه های مفلوکی پیدا کردند، زمانیکه کمپانی اسرارآمیزشان یکباره به قلمزنی های دو صناری قابل خرید و پرسابقه ای تجزیه شد که در گذشته بخاطر پول از هر کس و هر چیز دفاع کرده بودند، مانند Garnier de Gassagnac یا به عناصری سست اراده که اسم سیاستمدار به روی خود نهاده بودند مانند Capefigue یا به خشک مغزان پردا و اصولی همچون

در مذاکره راجع به قانون مطبوعات، مونتانی ها دیگر به چنان درجه ای از دنائت اخلاقی سقوط کرده بودند که باید فقط باین کفایت میکردند که برای هزلیات تابناک یک عالیمقام قدیمی طرفدار لوئی فیلیپ یعنی آقای ویکتور هوگو^{۹۸}* هورا بکشند. با قانون انتخابات و قانون مطبوعات حزب انقلابی و دموکراتیک از صحنه بازی کنار رفت. قبل از آنکه اینها به طرف خانه هایشان براه بیافتدند، مدت کوتاهی پس از اختتام اجلاسیه هر دو فراکسیون مونتانی، دموکراتهای سوسیالیست و سوسیالیست های دموکرات، دو بیانیه منتشر کردند، دو سند حماقت که در آن تأکید میکردند که اگر قدرت و موفقیت هیچ گاه یار و یاور آنها نبوده است ولی آنها همیشه یار و یاور حق جاودانه و دیگر حقایق جاودید بوده اند.

حال به حزب نظم میپردازیم. نشریه «نویه راینیشته تسایتونگ» N.Rh.Z. در دفتر سوم صفحه ۱۶ مینویسد: «بنایپارت در برابر تمدن احیای سلطنت طلبی اولثانیست ها و لژیتیمیستهای متحد از عنوان واقعی قدرتش یعنی جمهوری دفاع میکرد، حزب نظم در برابر تمدن احیای سلطنت بنایپارت از عنوان سلطه مشترکشان یعنی جمهوری دفاع میکرد. اولثانیست ها در برابر لژیتیمیستها و لژیتیمیستها در برابر اولثانیست ها از Statusquo^{۹۹}* یعنی از جمهوری دفاع میکردند. کلیه این فراکسیونهای حزب نظم که هر کدامشان پادشاه و احیای سلطنت خاص خودش را در چنته دارد، متقابلاً در برابر تمدن غصب و شورش رقبایشان به سلطه مشترک بورژوازی یعنی بشکلی تکیه میکنند که در آن مطالبات ویژه خنثی و مقید میشوند یعنی به جمهوری... و سخن Thiers بیشتر از آنچه فکر میکرد حقیقت داشت وقتی میگفت: «ما سلطنت طلبان حافظین واقعی جمهوری مشروطه هستیم.»

این مضحكه republicains malgré «جمهوریخواهان زورکی – جمهوریخواهان برخلاف میل. م»، عدم تمايل به Statusquo و تحکیم مداوم آن، مشاجرات پایان ناپذیر بنایپارت و مجلس ملی، تهدید مداوم حزب نظم به تجزیه شدن به اجزاء تشکیل دهنده اش و بهم پیوستن مکرر به فراکسیونهای آن، کوشش هر فراکسیون برای تبدیل هر پیروزی که علیه دشمن مشترک بدست آمد، ییک شکست متفقین موقت، چشم و هم چشمی های متقابل، انتقامجوئی، فرسوده کردن یکدیگر، شمشیرکشی بر روی هم که معمولاً با یک بوسه برادرانه خاتمه پیدا میکرد. این کمدم بیمزه سرگشتگی ها هیچگاه کلاسیک تر از شش ماه اخیر تکوین نیافته است.

حزب نظم در عین حال قانون انتخابات را بعنوان پیروزی علیه بنایپارت تلقی میکرد. آیا حکومت درحالیکه تنظیم و مسئولیت پیشنهاد خود را به کمیسیون هفده نفری واگذار کرد، استعفاء نکرده بود. و آیا قدرت اصلی بنایپارت در برابر مجلس در این نبود که منتخب شش میلیون نفر بود؟ بنایپارت بنویه خود با قانون انتخابات بعنوان آوانسی که به مجلس داده بود برخورد میکرد که با آن هماهنگی قوای مقننه و مجریه را خریداری کرده بود. بعنوان دستمزد این ماجراجویی مبتذل خواستار ارتقاء مقرری شخصی اش به سه میلیون بود. آیا مجلس ملی میتوانست بخود اجازه دهد که در لحظه ای با مجریه دریفتد که فتوای حلالی خون اکثریت مردم فرانسه را صادر کرده بود. مجلس ملی با

عصبانیت از جا جست، بنظر میرسید که میخواهد دیگر به سیم آخر بزند، کمیسیون اش پیشنهاد بنایپارた را رد کرد، جراید طرفدار بنایپارتا دست به تهدید زدند و پای مردم محرومی را که حق رأی شان سلب شده بود بیان کشیدند، بالاخره قرار و مدارهای پرسروصدائی گذارده شد و مجلس در این مورد مشخص تسلیم شد ولی در عین حال در اصول انتقام گرفت. بجای افزایش سالانه مقرری بنایپارتا به سه میلیون با کمک هزینه ای بیزان ۲۱۶۰۰۰ فرانک توافق کرد. مجلس به این هم راضی نبود و این گذشت را هم زمانی کرد که شانکارنیه از آن دفاع کرده بود، یعنی ژنرال حزب نظم و حامی تحمیلی بنایپارتا. مجلس ملی بنایپارتا با دادن دو میلیون در واقع بخاطر شانکارنیه موافقت کرد و نه بخاطر بنایپارتا.

بنایپارتا منظور از هدیه ای را که با اکراه جلویش پرتاب کرده بودند فهمید. جراید طرفدار بنایپارتا مجدداً علیه مجلس ملی به جنجال پرداخت. وقتی که بالاخره هنگام شور درباره قانون مطبوعات پیشنهاد اصلاحی در مورد ذکر نام که باز بطور خاص علیه روزنامه های درجه دوم، نمایندگان منافع خصوصی بنایپارتا متوجه بود، مطرح شد، روزنامه طرفدار بنایپارتا بنام *Pouvoir* بطور علنی شدیداً به مجلس ملی حمله کرد. وزرا مجبور شدند که در برابر مجلس هرگونه ارتباط خود را با این روزنامه انکار کنند، مسئول *Pouvoir* به مجلس ملی خوانده شد و به ۵۰۰۰ فرانک جریمه نقی محاکوم گشت. فرای آنروز *POUVOIR* مقاله وقیحانه تری علیه مجلس ملی منتشر کرد و دادستانی بعنوان انتقام حکومت بلاfaciale چند روزنامه لثیتیمیست را بخاطر تجاوز به مشروطیت تحت پیگرد قرار داد.

بالاخره مسئله تعویق جلسه مجلس بیان کشیده شد. بنایپارتا طالب آن بود، تا بتواند بدون هرگونه ممانعتی از جانب مجلس فعالیت کند. حزب نظم هم طالب آن بود از جهتی برای اجرای توطئه های فراکسیونی خود و از جهت دیگر بخاطر منافع خصوصی افراد نماینده اش. هر دوی آنها به تعطیل موقت مجلس نیاز داشتند تا در شهرستانها پیروزیهای ارتیاج را تحکیم کرده و جلو ببرند. ازینرو اجلاسیه از ۱۱ اوت تا ۱۱ نوامبر تعطیل شد. ولی از آنجاییکه بنایپارتا بهیچوجه انکار نمیکرد که مسئله اش رها شدن از دست مراقبت مذاхم مجلس ملی است، مجلس به خود رأی اعتماد مهر عدم اعتماد به رئیس جمهوری زد. به کمیسیون دائمی ۲۸ نفری که به عنوان نگهبان عفت جمهوری در هنگام تعطیلات تشکیل شد، هیچ یک از طرفداران بنایپارتا را راه ندادند. بجای آنها حتی چند نفر از جمهوریخواهان *Sickle* و *National* را برای عضویت در کمیسیون مزبور انتخاب کردند تا به رئیس جمهور دلستگی اکثربت را به جمهوری مشروطه نشان دهند.

کمی قبل و بویژه بلاfaciale پس از تعطیل موقت چنین بنظر میرسد که هر دو فراکسیون حزب نظم، اورلئانیستها و لثیتیمیستها خواستار آشتی با یکدیگر باشند و آنهم بوسیله در هم ادغام کردن هر دو درباری که زیر پرچم هایشان مبارزه میکنند. زمانیکه مرگ لوئی فیلیپ ناگهان شرائط را ساده کرد، روزنامه ها پر بودند از پیشنهادات آشتی که در کنار بستر بیماری لوئی فیلیپ در سنت لئونارد بحث شده بود. لوئی فیلیپ غاصب بود، هانری پنجم قربانی آن، از طرف دیگر کنت پاریس با توجه باینکه هانری

پنجم دارای فرزندی نبود، وارث قانونی تاج و تخت او بود. حال دیگر هیچ بهانه‌ای بر سر راه ادغام منافع دو خانواده سلطنتی وجود نداشت. اما درست تازه اکنون هر دو فراکسیون بورژوازی کشف کردند که دلبستگی بیک دربار معین آنها را از یکدیگر جدا نمیکرد، بلکه منافع طبقاتی مختلف آنها این دو خاندان سلطنتی را از هم جدا نگاه میداشته است. لژیتیمیست‌ها به اردوگاه سلطنتی هانری پنجم در ویسبادن به زیارت رفته بودند (همانطور که رقبایشان نیز عازم سنت لئونارد گشته بودند) که در آنجا خبر مرگ لوئی فیلیپ را دریافت کردند. آنها فوراً کابینه‌ای در *Partibus Infidelium* ۱۰۰*

(در سرزمین کفار) تشکیل دادند که اکثراً از اعضاء همان کمیسیون نگهبانان عفت جمهوری تشکیل شده بود و اگر زمانی در درون حزب اختلاف بوجود بیاید به حکم ایزد متعال با بی‌پرده ترین بیانیه‌ها پادرمیانی میکرد. اولئانیستها با خاطر جنجال رسوایت‌کشان ای که یک مانیفست آن در مطبوعات پیا کرد، خیلی شادی کردند و لحظه‌ای نیز خصومت آشکار خود را علیه لژیتیمیست‌ها پنهان نساختند.

در هنگام تعطیل موقت مجلس ملی نمایندگان استانها گردهم آمدند. اکثریت آنها موافقت خود را تا تجدید نظری کم و بیش محتاطانه در قانون اساسی اعلام کردند. یعنی اینکه با تجدید سلطنتی که هیچ چیزش معلوم نبود موافقت کردند. یعنی روی اینکه باید «راه حلی» پیدا شود توافق کردند. و در عین حال اعتراف نمودن که برای یافتن این راه حل بسیار بی‌صلاحیت و جبون هستند. فراکسیون طرفدار بنایپارت فوراً این تجدید نظر طلبی را بمفهوم تمدید دوره ریاست جمهوری بنایپارت تفسیر کرد.

راه حل قانونی، یعنی استعفای بنایپارت در مه ۱۸۵۲، انتخاب بلاfaciale یک رئیس جمهور جدید بوسیله همه انتخاب کنندگان کشور و تجدید نظر در قانون اساسی چند ماه پس از انتخاب ریاست جمهوری جدید برای طبقه حاکم بهیج وجه جایز نبود. زیرا روز انتخاب ریاست جمهوری جدید روز میعاد کلیه احزاب متخاصل میبود، یعنی لژیتیمیست‌ها، اولئانیست‌ها، جمهوری خواهان بورژوا و انقلابیون. و این باید بیک تسویه حساب قهرآمیز میان فراکسیونهای مختلف میرسید. حتی اگر برای حفظ نظم مقدور میگشت که روی نامزدی آدم بیطرفی خارج از خانواده‌های سلطنتی به توافق رسد باز هم بنایپارت جلوی راهش سبز میشد. حزب نظم در مبارزه اش علیه مردم مجبور است که بطور دائم قوه مجریه را افزایش دهد. بنابراین به همان میزانی که حزب نظم نیروی مشترکشان را تقویت میکند، ابزار مبارزه تاج و تخت طلبی بنایپارت را تقویت میکند، شانس او را از این‌وقت هم همانطور که در برابر مردم حزب نظم با الغاء حق رأی عمومی یکی از ارکان اصلی مشروطه را واژگون نکرده بود بنایپارت هم در برابر حزب نظم ادعا خواهد کرد که بهیج یک از پایه‌های قانون اساسی دست دراز نکرده است. او حتی بالظاهر میتواند در برابر مجلس خواستار انتخابات عمومی گردد. خلاصه راه حل قانونی کل شرایط سیاسی موجود را مورد سؤوال قرار میدهد و بورژوا در پشت به مخاطره افتادن شرایط موجود، اغتشاش، هرج و مرج و جنگ داخلی را میبینند. او میبیند که خرید و فروش اش، سفته‌هایش، ازدواجش، قراردادهای محضری اش، وثیقه‌هایش، اجاره‌های زمینهایش، ربع‌های اجاری اش، سودهایش، مجموعه قراردادها و منابع درآمدش روز

یکشنبه ماه مه ۱۸۵۲ مورد سوال قرار میگیرد و او نمی تواند به چنین ریسکی دست بزند. پشت بخطر افتادن شرائط سیاسی موجود، خطر انهدام کل جامعه بورژوائی مستتر است. تنها راه حل ممکن مورد پسند بورژوازی بعقب انداختن این راه حل است. بورژوازی، جمهوری را تنها با تجاوزی به مشروطه یعنی با تمدید اختیارات رئیس جمهوری میتواند نجات دهد و این آخرين حرف حزب نظم است، آنهم پس از مذاکراتی طولانی و عمیق درباره راه حل هائی که بعد از اجلالسیه شورای عمومی در جستجویشان بوده است. حزب مقتندر نظم با کمال قدرت خود را مجبور میبیند که آدمی مسخره، معمولی و مورد تنفس را مثل بنایپارت بدلت جدی بگیرد.

خود این چهره کثیف نیز درباره علی که وی را بیشتر و بیشتر در لباس آدمی ضروری در میآورد در اشتباه بود. درحالیکه حزب او آنقدر شعور داشت که اهمیت فزاینده بنایپارت را به حساب شرائط بگذارد. خود او میپنداشت که آنرا مدیون نیروی جادوئی نامش و تقليد مسخره اش از ناپلئون میباشد. در برابر زیارت رفتن های دیگران به سنت لشوناردو ویسبادن او به مسافرت به دور فرانسه میپرداخت. طرفداران بنایپارت تا حدی به تأثیر جادوئی شخصیت او بی اعتقاد بودند که به همراه وی آدمهای جمعیت ماه دسامبر، این سازمان لومپن پرولتاریای پاریس را با قطارهای راه آهن و کالسکه های پستی بطور بسته بندی شده بعنوان هوراکش حرفه ای میفرستادند. آنها سخنرانیهای را در دهان عروسک خود میگذارند که برحسب میزان استقبال شهرهای مختلف گاه ودادن جمهوری و گاه سرسختی خستگی ناپذیر را بعنوان شعار انتخاباتی سیاست رئیس جمهوری تبلیغ میکردند. علیرغم این مانورها این مسافرتها از مارش های پیروزی چیزی کم نداشتند.

پس از اینکه بنایپارت بنظر خودش مردم را مسحور کرده بود برای جلب ارتش براه افتاد. در محوطه ساتوری در مجاورت ورسای سربازان را مورد بازدید قرار داد و سعی کرد آنها را با سوسيس سیردار، شامپانی و سیگارهای برگ بخرد. اگر ناپلئون واقعی در شدائند لشکرکشی های کشورگشایانه اش میتوانست سربازان خسته را با صمیمیت پدرانه لحظه ای سرحال بیآورد، اینهم متذ ناپلئون بدلتی بود. تشکریان بعنوان لشکر فریاد میزدند زنده باد ناپلئون زنده باد سوسيسن.^{*} ^{۱۰۱} Saucisson)

این بازدیدها سرپوشی را که روی نفاق بین بنایپارت و وزیر جنگ اش Hautpoul سوئی و شانکارنیه از سوی دیگر وجود داشت کنار زد. حزب نظم در شانکارنیه آدم واقعاً بیطرف خود را پیدا کرده بود که برای خودش هیچگونه ادعای دیناستیک «سلطنت طلبی» نداشت. حزب نظم او را بعنوان جانشین بنایپارت تعیین کرده بود. شانکارنیه مضافاً با رفتارش در ۲۹ ژانویه و ۱۳ژوئن ۱۸۴۹ به فرمانده نظامی بزرگ حزب نظم تبدیل شده بود، اسکندر مدرنی که با مداخلات خشن اش، در چشم بورژواهای جوان کر و کور اندیلا را پاره کرده بود. او در اصل بهمان مسخره گی بنایپارت بود و مفت و شانکارنیه بعنوان مثال هنگام طرح مسئله بخشش مالی به بنایپارت با حمایت اش از وی ادا و اطوار درمیآورد و هر روز با قدرت بیشتری در برابر بنایپارت و هیئت وزیران ظاهر میشد. وقتی هنگام طرح قانون انتخابات شورشی پیش بینی میشد گرفتن هرگونه دستوری

را بر افسرانش از وزیر جنگ و رئیس جمهور، غدغن ساخت. جراید نیز سهم خود را در بزرگ کردن شانکارنیه ادا کردند. حزب نظم بخاطر فقدان کامل شخصیت های بزرگ خود را مجبور میدید که قدرتی را که در تمام طبقه اش وجود نداشت به دروغ بیک نفر آدم نسبت دهد و او را آنقدر باد کند تا بصورت یک غول جلوه نماید. چنین بود که افسانه شانکارنیه «سنگر جامعه» پدید آمد. اینکه شانکارنیه با شارلاتان بازیهای وقیحانه و گنده بازیهای اسرارآمیزش قدم رنجه کرد تا جهان را ببروی دوشاهی خود حمل کند ضد کاملاً مسخره رویدادهای است که در جریان بازدید ساتوری و پس از آن واقع شده بود، رویدادهایی که بطور غیرقابل مجادله ثابت کرده اند که یک کلمه از قلم بنایپارت بی نهایت صغیر کافی بود تا این مصنوع عجیب ترس بورژوائی، تا غول شانکارنیه را به ابعاد یک آدم معمولی برگرداند و او یعنی قهرمان نجات دهنده جامعه را بیک ژنرال بازنشسته تبدیل کند.

بنایپارت با تحریک وزیر جنگ اش به مجادله روی مسائل انطباطی با شانکارنیه حامی مزاحم اش، مدت‌ها قبل از او انتقام گرفته بود. بازدید آخر در ساتوری بالاخره نفرت نهانی قدیمی را آشکار ساخت. وقتی بنایپارت هنگ های سوار را که با شعار ضد قانونی، زنده باد امپراتور، از برابرش رژه میرفتند سان دید، دیگر خشم مشروطه خواهی شانکارنیه حد و مرزی نمی‌شناخت. بنایپارت برای اینکه از کلیه مباحثات درباره این شعار در اجلاسیه دوره جدید مجلس که در شرف تشکیل بود پیشگیری کند Hautpoul وزیر جنگ را خلع کرد. او را به سمت حاکم الجزیره منصوب کرد. و بجائی او ژنرالی مورد اعتماد را از دوران امپراتور گمارد که در وحشیگری هیچ چیز از شانکارنیه کم نداشت. اما در ضمن برای اینکه مبادا اخراج Hautpoul بعنوان آوانسی به شانکارنیه جلوه کند، در عین حال دست راست ناجی جامعه یعنی ژنرال نومایر را نیز از پاریس به نانت منتقل کرد. نومایر، کسی است که هنگهای پیاده را برانگیخت که در ساتوری با سکوتی کامل از برابر جانشین نایپلئون رژه برونده. شانکارنیه که خودش را هدف ضربه ای که به نومایر وارد آمده بود میدانست دست به اعتراض و تهدید زد که چه بی نتیجه بود. پس از دو روز مذاکره بالاخره فرمان انتقال نومایر در «مونیتور» منتشر شد و برای قهرمان نظم هیچ چاره ای باقی نماند جز اینکه یا به مقررات گردن نهد یا اینکه استعفاء کند.

مبازه بنایپارت با شانکارنیه ادامه مبارزه او با حزب نظم است. از اینرو افتتاح مجدد مجلس ملی در ۱۱ نوامبر در شرایط خطیری انجام می‌گیرد. این طوفانی خواهد بود در لیوان آب. بطور عمدۀ بازی قدیمی ادامه خواهد یافت. اکثریت حزب نظم علیرغم قیل و قال یکه تازان اصول فراکسیونهای مختلف مجبور به تمدید قدرت رئیس جمهور خواهد شد. همانطور هم بنایپارت علیرغم کلیه اعتراضات موقتی اش حتی بخاطر احتیاج به پول با گردنی خمیده، تمدید قدرتش را بعنوان وکالت ساده از دست مجلس ملی دریافت خواهد کرد. باین ترتیب حل مسئله به تعویق خواهد افتاد و شرایط کنونی کماکان حفظ خواهد شد، هر فراکسیون حزب نظم بوسیله آن دیگری افشاء، تضعیف و غیرممکن خواهد گشت، سرکوب دشمن مشترک، توده ملت، بسط یافته و به منتهی درجه رسانده خواهد شد، تا اینکه خود مناسبات اقتصادی مجدداً به نقطه ای از تکامل دست یابد که یک انجبار جدید کلیه احزاب در حال منازعه را با جمهوری مشروطه شان در هوا متلاشی کند.

در خاتمه بخاطر تسلی خاطر شهروندان باید گفته شود که جنجال میان بنپارت و حزب نظم این نتیجه را دارد که باعث خانه خرابی تعدادی از سرمایه داران کوچک در بورس خواهد شد و دارائی آنها را به جیب گرگ های بورس خواهد ریخت.

پایان

ذیرنویس ها

* ۵۸ در ساختمان هیئت تحریریه روزنامه فوریریست ها «دموکراسی صلح آمیز»، که از ۱۸۴۳ تا ۱۸۵۱ تحت سردبیری کونسید رلن Consideran در پاریس منتشر میشد، در شب ۱۲ ژوئن ۱۸۴۹ مجمعی از نمایندگان موتانی تشکیل شد. شرکت کنندگان در این مجمع دست بردن به اسلحه را رد نموده و تصویب کردند که به تظاهرات مسالمت آمیز قناعت کردد.

* ۵۹ آنتویس Antäus در افسانه های یونان باستان، حیوان عظیم الجثه ایست که هر بار در اثر تماس با زمین، نیروی جدیدی بدست میآورد.

* ۶۰ انجمن دوستداران قانون اساسی در مانیفستی که در ۱۳، ۱۸۴۹ در شماره ۲۰۶ روزنامه «مردم» Peuple منتشر شد، اهالی پاریس را فرا خواند که برای تظاهرات مسالمت آمیزی گرد آید و علیه «حمله و قیحانه» قوه مجریه اعتراض نمایند.

+ واپستگان پائین ترین قشر اجتماعی جنوب هندوستان: محروم، تحت ستم

* ۶۱ مارکس این توضیح را از قسمتی از کتاب شاعر یونانی آتنائوس Athnäus «غذای مهمانی دانشمندان» اقتباس کرده است که «... و تاخوس Tachos، پادشاه مصریان، به پادشاه لاکه دو مونیه Lakedämonic که قد و قواره کوچکی داشت نگاه میکرد، مت硷ش باو گفت کوه از درد فریاد میزد، خدای بزرگ بیم داشت. ولی کوه، موشی بدنیا آورد.» اعلامیه موتانی «حزب کوه» در روزنامه های «رفورم»، «دموکراسی صلح آمیز» و همچنین در ارگان پرودون، «مردم» در تاریخ ۱۳ ژوئن ۱۸۴۹ منتشر شد.

* ۶۲ در دهم اوت ۱۸۴۹ مجلس ملی قانونی را تصویب کرد که بر اساس آن میباید مسببین و پشتیبانان توطئه و سوء قصد ۱۳ ژوئن به دیوان عالی سپرده شوند.

* ۶۳ رجوع شود به گزارش جلسه مجمع عمومی مجلس ملی در تاریخ ۱۹ ژوئیه ۱۸۴۹، منتشره در روزنامه «مونیتور، اوئیورسال» شماره ۱۷۱ تاریخ ۲۰ ژوئیه ۱۸۴۹

* ۶۴ همچنین در گزارش مجلس ملی در تاریخ ۷ ژوئیه ۱۸۴۹، منتشره در روزنامه «مونیتور، اوئیورسال» شماره ۱۸۹، تاریخ ۸ ژوئیه ۱۸۴۹

* ۶۵ کاردینال های سرخپوش – کمیسیون پاپ پیوس ششم، مرکب از سه کاردینال که توسط ارتش فرانسه پشتیبانی میشد، پس از سرکوبی جمهوری رم، رژیم ارتقایی در رم تأسیس نمودند. کاردینال ها ردائی سرخ بر تن داشتند.

* ۶۶ روزنامه فرانسوی «سیکل» از ۱۸۳۶ تا ۱۸۳۹ در پاریس منتشر میشد. در سالهای چهل قرن نوزدهم نظریات آن بخشی از خرده بورژوازی را که خواستهای متعادل از فرمهای مشروطه داشت بیان میکرد.

* ۶۷ پرسه، روزنامه فرانسوی که از ۱۸۳۶ در پاریس منتشر میشد. در سالهای ۱۸۴۸ تا ۱۸۴۹ جمهوریخواهان سرمایه دار را و سپس بنپارتیست ها را حمایت

- * ۶۸ نوه لودویگ مقدس، شاهزاده شامبور که خود را هانری پنجم میخواند، نامزد تاج و تخت فرانسه، یکی از بازماندگان شعبه‌ای از سلسله بوربن. یکی از اقامتگاههای دائمی که شامبور در آلمان داشت علاوه بر ویسبادن شهر امز بود.
- * ۶۹ یوزف، یوسف، به نقل از عهد عتیق
- * ۷۰ در نزدیکی لندن، در کلار蒙ت، لوئی فیلیپ زندگی میکرد که پس از انقلاب فوریه از فرانسه بدانجا فرار کرده بود.
- * ۷۱ کلیشه Clichy زندان پاریس، مخصوص ورشکستگان و بدھکاران
- * ۷۲ «با انگیزه شخصی» از لغات اول پیام مخصوص پاپ که بدون مشاوره با کاردینالها صادر میشد و معمولاً به سیاست داخلی و امور اداری دولت کلیسائی مربوط میباشد. اینجا منظور پیام پاپ پیوس Pius ششم است، به تاریخ ۱۲ سپتامبر ۱۸۴۹.
- * ۷۳ بر اساس شعری از رژژ هردگ G. Herweghs از کتاب «از کوهها».
- * ۷۴ دمستون، سخنران یونانی در قرن سوم قبل از میلاد، رهبر حزب استقلال طلب آتن، که سعی کرد یونان را بجنگ آزادیبخش علیه فیلیپ پادشاه مقدونیه تحریک نماید.
- * ۷۵ پاسی Passy (۱۷۹۲ – ۱۸۸۰) اقتصاددان و سیاستمدار فرانسوی اورلشانیست. وی هنگام سلطنت ژوئیه چندین بار در کابینه شرکت داشته است. در سال ۱۸۴۹ و وزیر مالیه بوده است.
- * ۷۶ تسته Tester (۱۷۸۰ – ۱۸۵۲) وکیل دعاوی و سیاستمدار فرانسوی اورلشانیست، وزیر بازرگانی، دادگستری و فعالیتهای عمومی، هنگام سلطنت ژوئیه بعلت رشوه خواری محکمه شد.
- * ۷۷ مونت آلامبرت (۱۸۱۰ – ۱۸۷۰) سیاستمدار و روزنامه نگار فرانسوی، عضو مجلس مؤسسان و مقنه، سرکرده حزب کاتولیک. وی از مدافعين کودتای لوئی بنایپارت بود.
- * ۷۸ مونتانارد به طرفداران یا اعضاء حزب کوه (مونتانی) گفته میشد.
- * ۷۹ Chambre Introuvable (توضیح انگلیس) این نامیست که از نظر تاریخی به مجلس سلطنت طلب افراطی و ارجاعی ای که بلافاصله پس از دومین سقوط ناپلئون تشکیل شد اطلاق شده است.
- * ۸۰ در استان دوگارد انتخابات مجدد انجام شد، زیرا یکی از نمایندگان لگیتیمیست ها بنام دوبون فوت شده بود. نامزد انتخاباتی مونتانی با ۲۰۰۰ رأی از مجموع ۳۶۰۰ رأی اکثریت مطلق آورد.
- * ۸۱ Haut Poul (۱۷۸۹ – ۱۸۶۵) زنرال فرانسوی، ابتداء لگیتیمیست بود ولی بعدها به بنایپارتبیستها پیوست. ۱۸۴۹/۵۰ وزیر جنگ فرانسه بود.
- * ۸۲ برای تحت فشار قرار دادن مردم هنگام انتخابات تکمیلی مجلس مقنه که باید در ۱۰ مارس ۱۸۵۰ انجام میگرفت، حکومت سرمیین فرانسه را به پنج منطقه نظامی تقسیم کرد و بر رأس هر یک از این مناطق ارجاعی ترین زنرالهای فرانسوی را قرار داد. جراید جمهوریخواه این مناطق را پاشالیکز میخوانند. این اسم اشاره ای بود به قدرت بی حد و حصر این زنرالهای ارجاعی که چیزی دست کم از پاشاهای ترک نداشتند.

*۸۳ پیام سولوک – نام رئیس جمهور هائیتی بود که در سال ۱۸۴۹ نام امپراطور بر روی خود نهاد ولی در اینجا منظور از سولوک اشاره بخود ناپلئون است که در پیامی خشن به مجلس مقننه در تاریخ ۲۱ اکتبر ۱۸۴۹ اخراج کابینه بارو را که از طرفداران لگیتیمیست ها و اولترانیست ها تشکیل شده بود اعلام کرد. کمی بعد یعنی در نوامبر ۱۸۴۹ کارلیه، رئیس پلیس، به اشاره بنایپارت و به منظور جلب حزب نظم خواستار تشکیل جمعیت دفاع از مذهب، کار، خانواده، مالکیت و وفاداری به حکومت شد.

*۸۴ فوشه (۱۷۵۹ – ۱۸۲۰) هنگام انقلاب کبیر فرانسه طرفدار ژاکوبین ها بود. در زمان ناپلئون اول وزیر پلیس شد. وی در تمام طول زندگی سیاسی خود به بی پرنسیبی زبانزد خاص و عام بود.

*۸۵ ولتر (۱۶۹۴ – ۱۷۷۸) یکی از نامدارترین نویسنده‌گان و سورخین روشنگر فرانسه بود که در آستانه انقلاب کبیر علیه استبداد و مذهب کاتولیک مبارزه میکرد.

*۸۶ Concordats a l'amiable مصالحه – معاهده دوستانه.

*۸۷ کارلیه، رئیس پلیس پاریس.

*۸۸ اوژن سو، نویسنده خیال پرداز فرانسه، مؤلف کتاب معروف یهودی سرگردان.

*۸۹ منظور اینست که با توجه به رد شدن چندین لایحه پیشنهادی بنایپارت، تییر مجلس را به کودتا تهدید کرده بود.

*۹۰ La Hitte (۱۷۸۹ – ۱۸۵۱) ژنرال بنایپارتیست، وزیر امور خارجه و وزیر جنگ در سالهای ۱۸۴۹ تا ۱۸۵۱.

*۹۱ Greco (توضیح انگلیس بر چاپ ۱۸۹۵) بازی با لغت: معنی Greco یعنی یونانیها ولی در عین حال به مفهوم آدم قمار بازیست که حرفة اش تقلب است.

*۹۲ Koblenz، شهر کوبلنц در آلمان مقر ضدانقلابیون فرانسوی در جریان انقلاب کبیر ۱۷۸۹ بود.

*۹۳ بمعنای: پس از من هر چه بادا باد.

*۹۴ Laclere یکی از تجار پاریس بود که از حزب نظم طرفداری میکرد. نامبرده در سرکوب قیام ۱۸۴۸ کارگران پاریس شرکت داشت.

*۹۵ Dupin (۱۷۸۲ – ۱۸۶۵) حقوقدان و سیاستمدار فرانسوی – اولترانیست. رئیس مجلس مقننه در سالهای ۴۹ تا ۵۱ نامبرده پس از این تاریخ به بنایپارتیست ها پیوست.

*۹۶ Girardin (۱۸۵۶ – ۱۸۸۱) روزنامه نگار و سیاستمدار فرانسوی. نامبرده از سال ۱۸۳۶ تا ۱۸۵۷ سردبیر روزنامه La Presse بود. وی از نظر سیاسی شخصی شدیداً فرصت طلب و غیراصولی بود.

*۹۷ Lemoinne روزنامه نگار فرانسوی و خبرنگار روزنامه Journal Debate در انگلستان.

*۹۸ ویکتور هوگو – جمهوریخواه فرانسوی – نویسنده کتاب بینوایان و ۹۳.

*۹۹ Statusquo = وضعیت موجود.

*۱۰۰ in Patribus Infidelium معنی تحت الفظی این اصطلاح «در سرزمین کفار» میباشد و از نظر تاریخی به آن دسته از اسقف های کاتولیکی اطلاق میشود که

بسمت اسقف در کشورهای غیرمسيحی انتخاب میشند. اين اصطلاح را مارکس و انگلساں بکرات در مورد حکومت هائی که در مهاجرت تشکيل میشده اند بکار بردہ اند.

* ۱۰۱ زنده باد کالباس – زنده باد هانس کالباسی – هانس کالباسی نام یکی از چهره های مسخره تأثیرهای کمی آلمان است و در زبان آلمانی عمولًا به آدمهای بی شخصیت و بی عرضه میگویند.